بازدید شد
۱۳۸۱

۲۰۷
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب منشئات قریب
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ ۲۵۰۵ ۲۲۵۴
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۲۹۵۶
۲۰۷
۲۲۵۴

فعلی - فهرست شده
۲۲۵۴

رسمی شد
۳۶ - ۳

۱۱۷

بازرسی شد
۳۶ - ۷

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب منشئات قرس
مؤلف
موضوع تألیف
شماره ۲۵۰۵ ۲۲۵۴
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۲۹۵۶
۲۲۵۴

حرم وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ثلاثة سرد وواحد فرد رجب مضر الذي بين جمادى وشعبان
والبلد الحرام ومحرم وصفر وربيع الاول وربيع الثاني
وجمادى الاولى وجمادى الآخرة وشعبان وشهر رمضان
وشوال وذو القعدة وذو الحجة ومحرم وصفر وربيع الاول
وربيع الثاني وجمادى الاولى وجمادى الآخرة ورجب
وشعبان ورمضان وشوال وذو القعدة وذو الحجة ومحرم
وصفر وربيع الاول وربيع الثاني وجمادى الاولى
وجمادى الآخرة ورجب وشعبان ورمضان وشوال
وذو القعدة وذو الحجة ومحرم وصفر وربيع الاول
وربيع الثاني وجمادى الاولى وجمادى الآخرة
ورجب وشعبان ورمضان وشوال وذو القعدة

یونان ۱۶

اول اسکندر رومی واضع است در تاریخی که اصحاب توران زمین
و روم و جهودان نواحی علی العموم عمل بدان می‌کنند و هنوز باقی است دیگر
یزدگرد شهریار آخر ملوک عجم بود واضع تاریخ خراجی است تا امروز در میان
مجوس استحکامی داشت و همچنان صرف دیگر در ایام خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
چون حق جل جلاله دین اسلام را قوت بخشید و یزدگرد شهریار بکشت امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه بخواست که قاعده گران بهاء آن استوار بماند و نیز
تاریخ اسکندر رومی به سبب آنکه منسوب بملت نصرانی بود مردود گردید
پس روزی مجمعی ساخت و با مشاهیر و معارف صحابه بزرگوار در باب وضع
تاریخی در مشورت ساخت ایشان گفتند از مبعث مبارک حضرت ناصر رسول
صاحب قبول صلی الله علیه و سلم تاریخی که باید نهاد امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه فرمود که من آن زمان از دولت اسلام محروم بودم بر زمان

بنان تعلم دو زمان بیان آن نماید اندوه بر دل مستولی گردد پس صحابه گفتند
از زمان وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اختیار کنیم امیر المؤمنین
رضی الله عنه فرمود که این قصه از آن دشوارتر است چه هر زمانی که بدکار آن حالت مؤلمه
نمایم جگرم چون دیده‌ام جیحون و سینه‌ام خراب و دلم کباب شود پس رای
مجموع صحابه بامداد بر آن قرار گرفت که ابتدای تاریخ از روز هجرت میمونه
حضرت رسالت پناه محمدی مرآت حق نماست جمال محمدی و آیینه خدا است
جمال محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات کنند که از مکه بمدینه
فرمود و جمله بر آن متفق شدند و این تاریخ بهترین تواریخ است دیگر تاریخی
که بجلالی مشهور است وضع کرده پادشاه سعید سلطان ملکشاه بن الب
ارسلان بن داود است طیب الله مراقدهم نوروزی کبری را منسوخ کرد
و گفت این نهاد گبران است و نوروز سلطانی را عوض آن گردانید و آن روز فرمود

مؤلمه

داود

تا بساط نشاط را گسترد و سپاه و حشم و خدم و خول را اطراف و جوانب

و بنده را خلعت شاهانه ارزانی داشته و موفور و بی‌مرز و حصر عنبر بسیار نوکو

و شروانی سمور خلعت مشرف گشت از جمله خلعتهای بسیار زبان

مساکی خلعت جامی گشت که فیلجاپس جلال الدوله یعنی گذرنشیند

جلال الدوله بس او مان لغت شهر یافس و بعد از آن که معنی سوی

علاوه تاریخ او علاء مشهور شده تاریخ عربی که در کوشک مارکن نام

و معمول اتصال لیل و نهار شرف صفر و مبانی تاریخ عرب و دگر تواریخ

تفاوت بسیار که جهانیان دوازده ماه و سیصد و شصت روز و کسری

از برای آن

از سایر جمادی الاخر و صفر و صفا و کسری روز بس از آن شده

از سایر جمادی الاخر و صفر و صفا و کسری روز بس از آن شده

عرب سیزده ماه است که ماهی سی روز باشد و دیگر ماه بیست و نه روز

در سال شش روز کم میشود و جمیع تاریخ عشی که از اول خلق میخوانند

تفاوتی

تفاوت با سنه اهل نجوم و دانایان زیج و تقویم و اهل حساب تاریخ

اصحابی بنام کوه اخر و سنه یعقوبها و مولودها و طالع نامها را اهلال تاریخ

مکسار و سال جلالی مسطور و مشهور است و هر روز و کسری از روز و هست

و هر چهار سال اخر کسر را روز تفاوت میکند و آنقدر از اخر حجر کانسی روز

تفاوت میکند و هکذا تا شصت و کسری سنه و دوازده

زیاد میشود در سال عربی که اهلال اخر محرم بهار اخر یعکس این است

یازده روز کابیسه جهانیان بس و فرق قطع و گذرکها بیست و یک

و نه روز بس التشریق سیاه جمادی روز فصل عربی بس از عشر اول

تفاوت میان سال جلالی و عربی در زمانه و دور مثال آنکه محرم یکسال

سلطانی در جمیع محرم تفاوت و سال آنکه در سنه محرم و ماهها

عرب و فصل سال آنکه مربوط است بسیر آفتاب تفاوت میکند میان رمضان

آن بینی

سنه‌ای

فصل‌ها و اوان اصل سال اینجا

و این باز در دور بسیار تفاوت

میکند

نقلی حرف ایرانی و از بخارا سال هوند و از زمستان بصمیم ربیع آید
و از بخارا مراجعت بفصل تابستان نه جنجه در هر سی و سه سال کما بیش رمضان
بهمه فصل بگردد والله اعلم

باب هفتم در بیان مراتب القاب هر کس

مشایخ گذشته را که اسم ایشان در اثنا واقع شود
چنین نویسند حضرت مقدسه لازالت مقدسه بالازالت محفوفه بالانوار القدسیه
یا حضرت بالانوار القدسیه و یا سید آن مشهد مقدس قدس الله یا جعل الله
مهبط النور و صیره منزل الحبور روضه مطهره نورها الله یا خصه الله
بقنادیل النور و زینها بمشاعیل الرحمه و السرور یا ارشاها از چنین
نویسند حضرت خلافت پناه خاقانی خلد الله تعالی خلافته یا حضرت سلطنت
پناهی پادشاهی خلد الله تعالی سلطنته یا حضرت اعلی کشورگشایی خلد الله تعالی
ملکوت سلطنته یا حضرت جلال اجلها الله یا حضرت اعلی اعلاها الله تعالی

یا احضرها الله تعالی السعادات السرمدیه و حضرت علیا و علیا حضرت
از حضرت اعلی فروتر است نوشته پادشاهان را القاب
چنین نهند مثال همیون الازال نافذا فی الربع المسکون یا مثال عالی
الازال مطاعا فی الاقطار و الاقطاع یا عالی مثال واجب
الاذعان الازال فی بسیط الارض من الامصار یا عالی مثال واجب
الامتثال الازال نافذا فی مشارق الارض و مغاربها یا وهب جهان
مطاع الازم الاستحقاق الازال مطاعا فی الآفاق و از آن کمتر دولت
مثال معظم عظمه الله یا مثال مکرم کرم الله یا مثال رفیع رفعه الله
یا مثال شریف شرفه الله یا زاد الله شرفا و از آن همسران چنین
چنین نویسند خطاب میمون خطاب همیون خطاب شریف و کتاب منیف معاوضه
شریف و مخاطبه منیفه مشرفه و ملطفه لطیفه و کمتر خود را مکنون شریف مکنون عزت

مطاعا

اجلاله

سلطان عالی الازال و اضحا یا ملکی زرین یا ملکی زرین جام لا نجا یا ملکی منیر
الازال هفت اقلیم کهربا یا خامه در نثار اجرته الله بالخیرات موقع
همیون اراده الله نفاذا

باب هشتم

در بیان دعاها بر کرسی خلفا را ظهر الله تعالی سلطنته و واضح
علی العالمین برهانه یا جلد الله تعالی جلال رافته و مد علی کافة المسلمین
ظلال خلافته یا جدد الله تعالی معالم النبوة ببقائه و اقر عیون الملک
والدین بلقائه سلاطین را جلد الله تعالی ملکی سلطنته
یا جلد الله سلطانه و واضح علی العالمین برهانه یا شید الله ارکان
حضرته و اعز اعوان دولته یا لا زال الدنیا حالیه یا یا دیه خالیه من
اعادیه یا لا زال شموس مملکته مشرقة مبنیة منیرة و غصون سلطنته مورقة
نضیرة ملوک را جلد الله تعالی ملکه یا اعز الله انصاره یا

ضاعف الله اقتداره یا اقام الله مملکته و ابد مکنته یا طال بقاءه فی تمام
القدرة و دوام النصرة یا عز نصره و مد عصره یا لا زال الخواص جلاله بالتایید
موشحة و صحائف اقباله بالتایید موشحة قدرا و صواحب را
جلد الله تعالی ظلال جلال عواطفه علی کافة المسلمین یا زین الله مسند
الفخر بوجوده الرفیع الی یوم الدین یا ابد الله تعالی معالیه و زادت
ایامه و لیالیه یا انفذ الله تعالی فی الخافقین امره و نور
بالرأفة و العدل عصره یا اعلی الله شأنه و صانه عما شانه یا لا زال معظما
و بالخیرات مکرما یا عظم الله قدره و صان عن محاق النکبة بدره امرا
جلدی ایام عدله یا جلدی ایام دولته یا اقام الله قدره یا زیدی دولته
و ابدی رفعته یا زید عدله و جمع شمله یا بسط الله عدله و اعم بذله قضات را
جلد الله تعالی ظلال جلال علومه علی مفارق العالمین آمین آمین یا زین الله مسند

الشريعة الغراء بوجوده الشريف في اليوم العرض الجزا ايد الله تعالى صائم
الدين المتين يا نظم الله تعالى بيمن سعيه واجتهاده مصالح المسلمين يا اقام الله
تعالى ظلال جلال علومه على كافة المسلمين بالازال في الشريعة كهفا منيعا
ولله قدرا رفيعا علما يا جلد الله تعالى ظلال جلال
افاداته وارشاده على قاطبة الابرار اجمعين يا ايد الله تعالى على المسلمين
ظلال علومه اللطيفة واقام بركات انفاسه الشريفة يا عمر الله تعالى الاسلام
بتقويته واحكم معاقد الاحكام بفتويه مشايخ وزهاد اقام الله
بركات انفاسه الشريفة يا متع الله المسلمين بطول حيوته يا وصل الله تعالى ميامن
تسبيحه وتهليله على امام عامة المومنين يا اقام الله بوصفه وقرن الى
الوصول طريقه يا دام مجده وزاد فضله سادات يا ايد الله
تعالى ظلال سيادته على مفارق العالمين يا شيد الله تعالى اركان العالم

بوجوده

بوجوده يا ايد الله تعالى سيادته وتوبد سعادته خواتين يا
جلد الله تعالى سلطنتها يا اقام الله عظمتها يا شوكتها يا ايد الله
سرادق جلالها يا ايد عظمتها فروتر ازان اقام الله
دولتها وايد رفعتها كمتر ازان اقام الله عصمتها وايد حشمتها
بالازالة معصومة ودامت محروسة يا حفظها الله عن الافات يا صانها الله
عن النوائب يا ستر الله يا دامت عفتها بين يدي الله تعالى يجلد ظلال
جلال الشفاعة يا ايد الله تعالى ظلاله على وعلى سائر الولاد يا متعنا الله
تعالى في ظل الظليل يا رزقنا الله طول الحيوة في ظله الشريف
يا شرفنا الله تعالى باصناف السعادة الابدية في ظل بقائه يا ايد الله
تعالى ظلالها يا ايد الله تعالى بركة وجودها بين الاولاد
يا عمر الله تعالى في ظلال جلالها يا اخر بزرك يا ايد ظله وزيد عمره

یا ولی علی وزلوسموه یا لقام الله اقباله والبر انفضاله دا
هولیه وذری رفعه یا لقام الله دعاء طوی عن کمالات
ر لفر کجعل ما وفاه الله لحسانی من تلقی اعطال الحال ما یتمنی
دنیاه والآخره یا لطال الله تعالی تناوله ورزقی عاقبة القناعة یا لبنته الله تعالی
چسنا یا لسعد الله فی الدارین یا حصال الله مطالبه والبر عواطفه دا روزی
فتح شی یمه یا لفظ یا کرتا نیش نوسنه یعطی طال عمرها وبقا ربها وتا تدان
القاب والقاب یمه سرنوسنه ولدلی عروس یمه سی خیر زکا وفتنه
صاحبی صاحبی حفظی ما مه حال الشال یا دوش خیر بکار ازدا
اغره الله تعالی یا قویه الله تعالی یا قام عنه یا قام یوصفه سبا والسکر زدا
کثیرهم الله یا منصر یهم الله یا اصلح الله یا شال الله وکشف عن
الملک یا سهم الغزا یا عز الله یا لقوم المسلمین بسلیل حسابهم ولکم معاقل الدین

یا کبر لهم عموم رعایا دا لحاطهم الله زعایم الله حفظهم الله
نمر آفتن بیمار ازدا کساه الله لباس العافیة یرزقه الله تعالی
الصحة والکفایة یا سقاه الله شربة الشفاء یا کفا یل الموانة یا عالجه الله
یا بر ولد الشافی یا یلفاتها الله حلاوة الشفاء یا لبنته یا لفضل والکرامة جعله الله
کفارة الخطیات وصیر سبب مغفرة الذنوب حتی سلکه روی
معروف یشی مثل قنعرقته وآلفر یمکنا یا الله الملک المنان وابر لحقان
یا غفر آلفر فحط وتکن لهرله الله بالخصب والسعة کنا
کا لال تجافر الله عن سیاته وضاعف حسناته یا محا الله خطیاتهم
وعفا عن سیاتهم یا خصه الله بالصبح الجمیل بالکرام الرحمن یا تاب الله
علیه یا غفر الله لذنبه یا محا الله عنه یا عفا الله عنه محبوب یازدا
حلصه الله اللطف والکرامة نجاه الله یا نجز والسلامة غایبازدا

یا براهیم

ردّه الله الينا سالما غانما يا استردّها الله الينا سالما ناعما
غير خايف يا جعل الله سالما السلامة دليله والهداية عديله يا جعل الله
السلامة مقرونة بسفره والسعادة مضمونة بحضره يا كان الله في سفره كالئا
وفي حضره كافيا بالابدان في سفره سالما محفوظا وفي حضره غانما
محظوظا يا يسّره الله طريق رجوعه ويسّرنا سريعا بشارة قدومه
مصيبت زدگان را اعظم الله صبرا جميلا يا اعظم الله
اجره وجبر كسره يا وهبه الله صبرا جميلا وعوضه الله اجرا جزيلا
يا خصّه الله بافضل مثوبة كما خصّه الله باعظم مصيبة يا انزل الله
المتوفى في منازل الابرار وجعل الموالي وارث الاعمار يا اجزل الله
ثوابه وعطّر للميت ترابه يا جبر الله عزاه واطال بقاءه ديمانرا
يعني يهودي ونصارى هديهم الله الى طريق السداد يا الهمهم الله سلوك

سبيل

سبيل الرشاد يا وفقهم الله بالاسلام والهدى ورزقهم الله
الايمان والتقى ظالمانرا قصم الله ظهورهم وكفى شرورهم
يا محا الله رسومهم واعدم عمومهم يا تاب الله عليهم يا اضل الله
سعيهم يا دمّرهم الله يا اخذلهم يا اخزيهم الله يا لعنهم الله يا قهرهم الله
گذشتگانرا از طبقات مردم على مراتبهم يكى از دعاها بو
انار الله برهانه وثقل بالخيرات ميزانه يا انار الله مضجعه وجعل الجنة
مرتعه يا قدّس الله مرقده واوضح مرشده يا جعل الله يا جعل الجنة
مأويه وملاء النور منقلبه ومثويه يا كساه الله ابواب غفرانه
وسقاه صوب رضوانه يا طيب الله مثواه وبيّض محياه يا غفر الله
خطاياه وخصّه بمزيد عطاياه يا اكرم الله مآبه وعطّر بنسيم الرحمة
ترابه يا سامحه الله في زلاته واحله واعلى منازل جناته روح الله

رمسه و غمس منازل جنانه یا روح الله رمسه و غمس فی قنادیل
النور نفسه یا خصه الله بمزید الانس فی حضیرة القدس یا اسمعه الله
نداء الرضوان و کساه رداء الغفران یا جعل الله الجنة داره
والرحمة نثاره یا عفا الله عن هفواته و احله بجناته یا رد الله
عزته و برد تربته سقی الله عهده و نور یا روح الله بهجته و زاد نمرید الرویة
بهجته یا تقبل الله صالح اعماله و حقق بالرضوان عنه سوابق آماله
یا نور الله قبره یا رد الله مضجعه یا برد الله ضریحه یا طب ثواه یا طب ثراه
یا تغمد الله بغفرانه یا رحمه الله یا غفر الله له یا اقال الله تبعات عثراته
و انا له ثمرات حسناته

فصل

باید که
منشی مکتوب را بدعای ختم کند مثل آنکه اگر مکتوب حکمی باشد ربی اختم
بالخیر و السعادة یا رب اختم بالصحة و السلامة و مانند اینها نویسد

و اگر مخاطب باشد پادشاه را که از دعا نویسند قواعد سلطنت
و اس مملکت بتائید الهی استوار باد یا سایه چتر فلک آسای بر مفارق
کافه خلایق مخلد باد یا ریاض دولت بانوار عدل و داد آراسته باد
یا اطناب سرادقات پادشاهی باوتاد عنایت الهی مستحکم باد یا جهان مسخر
و ملک باد وزیر را رای عالی مشکل گشای جهان و کارساز اهل دل باد
یا سایه خداوندی ابدا مبسوط باد یا سایه عالی مخدومی فراز سر
بر مفارق عالمیان ممدود باد امیر را سایه معدلتش بر سر
عالمیان مستدام باد دولت و اقبال یا ابد پیوسته باد دولت مدام و فلک غلام
باد صحایف مجد و تعالی بلطایف محاسن و مفاخر مخدومی عدیم المثال
مشحون باد قاضی را چنین نویسند مسند شرع مطهر بوجود انور شریعت
پناهی مزین باد سایه مرحمت چنین مخدومی استظهاری دایم باد عالم را

مسند علم و تقوی جنت مخدومی بوفور حلم و تقوی محلی باد مجالس
و محافل بوجود باجود عالیجنت مخدومی اسلام پناهی بهتر باد سایه عالی
باستظهار خلایق پاینده باد سید را ظلال مخدومی نقابت
مآبی شامل حال جهانیان باد سایه عاطفت مخدومی سیاده پناهی ابدا
مخلد باد ماضی ملک صفوی جنت مرتضوی استظهار معشر مصطفویه باقی باد
شیخ را میامن انفاس مبارکش بر فرق همگنان واصل باد
ماضی از گزارش در حفظ و عصمت الهی باد با سایه عالی آن مخزن مکارم
و معالی مفارق مجموع اهالی مبسوط باد محتسب را مسند احتساب ملت
احمدیه بوجود شریف جنت مخدومی بهتر باد یا احتسب عمر بوجود باجود
و ضمیر ملک صفوی مخدومی با نظام باد معالم عدل بشمول علم و فضل عالیجناب
احتسب مآبی مستقیم باد خطیب را منابر اسلام بشرف اقدام

عالی جنت مولوی معزز و مکرم باد سعادت ابدی سرمدی قرب امام و لیالی
جنت مخدومی باد با ظلال عالیجنت مولوی ابدا مخلد و ممدود باد
طبیب را ضمیر از گزارش آن زمان و عاهد دوران مصون و محروس باد
الطاف الهی بنفایس انفاس جنت مولوی مقرون باد مامن سطر مبارک
بر تقویم صحت ابدان مصروف باد شاعر را خاطر ارجمند
و ضمیر انور منظور اهل تحسین باد چشمه ذهن جنت مولوی از خاشاک
تفرقه مصون باد دولت و اقبال در ترقی باد منجمان را لباس
حکمت مطرز دانش جنت مولوی مطرز باد ذهن صافی جنت مخدومی در
تصحیح مسایل نجومی معین باد سالها بسیار باستظهار صغار و کبار
باقی باد سایر مردمان را سالهای دراز در عز و ناز بماناد
بشادکامی و عزت هزار سال بماناد

کامرانیت را زوال مباد وز زمانه ترا ملال مباد

سعادت دو جهانی و عزت کامرانی قرین روزگار جهان مخدومی باد

مصابیح سعادت دو جهانی افروخته و اعدا سوخته باد مصرع

عمرت از حد و حصر برتر باد امام و اوقات مستدام سعادت

و جمعیت مال سعادت دو جهانی ملازم باد اسباب مرافقت محصول

موصول باد ظلال عنایت مخدومی ابد الدهر ممدود مال دولت

و اقبال قرین باد عمر و دولت باد سالهای بسیار باقی مال عمر دراز باد

فتح و نصرت قرین باد دولت همه عیال مال مقصود دو جهانی حاصل مال

سایه عالی بما باد و دولت دارین محصول باد باب

نهم در بیان نوشتن لقب هر کس سلاطین را

جلال الحق والسلطنة والدنیا والدین قطب الحق والدین مظفر

الدنیا

الدنیا والدین غیاث السلطنة والدین مغیث الحق والدین

فیروز ایران رکن الدنیا والدین عماد الدنیا والدین علاء الدنیا

والدین فیروز و صواحب را قوام الملک والدین نظام الملک

والدین عمید الملک والدین سعد الملک والدین امیر ارا

معین الدوله والدین ضیاء الدوله والدین شمس الدوله والدین

مجد المعدلة والدین شرف الامارة والدین اهل علم را

بها الحق والدین ناصر الحق والشریعة والدین جلال الملة والتقوی والدین

کمال الملة والطریقة والدین جمال الملة والحقیقة والدین عوام را

شمس الدین فخر الدین نجم الدین زین الدین نور الدین و مانند آن

القاب کسی را که بملوک و سلاطین اضافه کنند چنین

نویسند مربی الملوک والسلاطین مشیر الملوک والسلاطین ذخر الملوک

والسلاطین امرا را اسد الملوک والخواقین حسام الملک و
السلاطین نصرة الملوک والخواقین خواتین را صفوة
الملوک والسلاطین صفیة الملوک والسلاطین رضیة الملوک والسلاطین
کتاب را مؤتمن الملوک والسلاطین ثقة الملوک والسلاطین ذمیان را
یعنی القاب یهود و نصاری چنین نویسند امرا ایشان را
اسد الدوله صمصام الدوله فلان و مانند آن مامورانرا ایشان را
صفی الدوله رضی الدوله سعد الدوله عرض دوله زینة الدوله فلان

در بیان خطاب و جواب

باب دهم خطاب پادشاه

خلد الله تعالی سبحانه فی بسیط الارضین ملکه کمر در مخدمت کمال اقدام
اقدام و عتبه پایگاه کیوان رفعت بجیبا و ترجیبا مصراع در چشم هر دو
فلک کحل اغبر است بشفاه تضرع و تخشع ملثوم کفانند بر عارض دوام دولت

وخلود سلطنت که حرز جهان و جهانیان است مواظبت فرمود که بای بوس
بندگی خاص که غایت مطالب ملوک عالم است عماد و محمد باد بعد از مراسم
خاکبوسی بعرض همیون نوازی پایدار و حجت کامکار محمد ساز
چون هیچ زیوری بحال اولو الامر لایق تر از آن نیست که طریق عدل را
مسلوک فرمایند که ان الله یامر بالعدل والاحسان و آداب شرع
مطهر را بر غضب خود مستولی دارند که خذ العفو وامر بالعرف
و رحمه و رافت و عفو از اصحاب زلات و ارباب جنایات دریغ نفرمایند
چه رعیت همچون اطفال اند عاجز و متحیر در حجر عنایت آبای دولت
و امهات عاطفت و عارفت سلطنت پس اگر شیر عدل و مرحمت و عنایت
باشند در حال با کمال بر گردند و اگر شیر منقطع شود اگر چه غذایی بغایت خورند
و مزاجشان بزیان آید پس هر چند که جماعتی از اصحاب حسد که جید با

جمال من مسد و طانه لرب عض کی فی قلوبهم مرض سخنهای باطل و
حکایتهای بی حاصل که هرگز نبوده و هیچکس نشنوده در پایه سریر اعلی
شید الله قوائمها در شان صاحب اعظم دستور اکرم خواجه فلان
الدین عضد منه اند و نزد اهل عالم و جمهور بنی آدم اظهر من الشمس و
اجلی من القمر است که هرگز از کلب خدمتکاری او جز بلبل صفا در غلغل نیامده
و بر اخصاص جانسپاری او از هزار دستان وفا در ترنم نیامده امیدوار بعفو
کامل و صفح شامل حضرت اعلی خلافت پناهی خاقانی خلد الله ملکه و سلطنته
چنین مشار الیه را از نظر کیمیا خاصیت پادشاهی مهجور نمایند و آیه کریمه فاصفح
الصفح الجمیل بر ذوق حریم و طومار جرایم او مسطور فرمایند و بقاعده
معهوده او را در سلک دیگر غلامان و چاکران منتظم گردانند که موجب ازدیاد دنیویه
و اخرویه خواهد گشت ختام سلطنه باطنی خلود الی یوم الدین مطمئن باد

جواب

جواب خطاب پادشاه تا بیراهه قدر بجلوه گاه سحر شاهد ماه
روی خورشید را بر سریر سپهر بنیاد سپاه شاه میگردد آفتاب بعد از آنکه حضرت
اعلی خلافت پناه کیوان سپاه پادشاه جهان سلطان خواقین زمین پشت
و پناه عالمیان حافظ بلاد الله ناصر عباد الله سلیمان بخت شاهی محض رحمت
و عنایت الهی جمشید حشمت و ضمیر اسکندر کیوان سریر سایه آفریدگار
ناموس شکسته خسروان عالی مقدار مظهر کلمة الله العلیا فخر الممالک فی الدین
والدنیا شهاب سماء الخلافة باسط العدل والرافة قاطع الطغاة والمتکبرین
قهرمان الماء والطین الواثق بتایید الملک المعین فلان السلطنة والدنیا والدین
خلد الله تعالی خلافته بر مفارق عموم رعایا و جمیع برایا پاینده باد عالی مثال
واجب الامتثال که از پایه سریر اعلی سمت اصدار یافته بود چون سبع مثانی در اعجاز
و ایجاز بدین سده که از خاک برگرفته آنحضرت است رسانیدند

فقلت له اهلاً وسهلاً ومرحباً

بخیر مثال جاء من خیر مالک مصحف وار گرفت و بر فرق

افتخار نهاد مردم دیده دیده که در حدیقه حدقه بودند چون نظارگی عرایس افکار

بادشاهانه و نفایس ازهار مراحم شاهانه مشغول گشتند مالاعین رأت

و مالاذن سمعت مشاهده نمودند چه الفاظش حیوة بخش چون آب روان و معانیش

دلکش چون لشکر خزان و غایت گرز زلال بیاض آن چون بهار روم و سواد آن

چون خزان در اوصاف نعم بس زهی که خطیب خطه دهاست لولی

غرایب معانی و در ازای آن عجایب مثانی در اقامت شکر و ثنا در ایستاده و چون

آن آوازه بدروازه گوش رسید حواس ظاهر و باطن که منهیان سلطان دلند

امور از شاه راه نطق در ربودند و در نهان خانه جان جای کردند

که باشی تو که در شکر یکی حرف

توانی دم زدن صد سال بل بیش و امین مطاعه

لازالت نافذة فی الربع المسکون که رخسار مثال بزرگوار بدان

مشحون گشته مسامع قلوب رعایا را بذل مزید و محلق گردانید و بدان موجب

مطیع و منقاد گشته امید وار نازنین دولت شرف بساط بوسی آن بنده از خاک

برگرفته را بسعادت احکام جهان مطاع سرافراز و مفتخر میفرماید تا بدان وسیله

بر اقران در مجموع قری و بلدان فایق آید آفتاب اقبال و ماهتاب افضال

حضرت جلال بر مفارق نسا و رجال بسیار سال تابان باد بحق محمد و آله اجمعین

خطاب وزیر خلد الله تعالی ظلال جلال عواطفه

علی کافة المسلمین کمترین بندگان دولتخواه برای عتبه چنین وزیری شعار صدارت دثار

را که کحل دیده عالم و عالمیان است بشفاه خشوع و ابتهال مقتل و ملثوم

گردانیده است حضرت جل جلاله دوام دولت و مزید جاه و حشمت که موجب استظهار

و سبب اعتضاد اهل مملکت این استدعا می‌نماید تا بر مستحق اهل تعدیل
وظایف عبودیت بر رای مشکل‌گشای عرصه وصف که حسن کمال لطف الهی
با فضائل نامتناهی ذات شریف و عنصر لطف حضرت قدرت پناهی آصفی را بمکارم
اخلاق قبله آفاق گردانیده است و کل الاوقات از مهمات و اصحاب
حاجات را مستغاث بوده و دانسته‌اند که هر که در طاعت حضرت مخدومی ممتثل شده
از معاد آن زمین و قصد حوادث جهان خلاص یافته و بحرم کعبه آمال اختصاص
پذیرفته و آن بنده که سر سرکشی در سر او ضرار هین بکرمی آنحضرت بوده
بر منکر آن بنده نباید و ثواقب عواطف بر لیل و نهار آن خاکسار نتابیده
و سبب عدم جبین قلم و موجب سد ابواب کرم از طرف خدم آن یگانه
عرب و عجم معلوم نه امیدوار مکارمی که از انوار روزگار مخدومی
معهود و مألوف است و احسانی که ذی مثال بدان معانی معروف

و موصوف است

و موصوف است از بنده دریغ نمی‌دارد
گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای ور پست کنی بنا بر افراشته‌ای
الفوتعال طلال حشمت مخدومی بر مفارق عالمین مستدام و مصون جوده
تا طلیعه خسروستان کان تاج مرصع و دواج ملمع

جواب

از گوش و بنا گوش شب زنگی می‌برد جاه و حشمت و دولت و رفعت
حضرت قدرت پناه سلطان وزراء العالم غیاث اصناف بنی آدم
مستخدم ارباب السیف والقلم مولای اعاظم العرب والعجم آصف زمن
دستگیر افتادگان دستور صاحب قران وزیر پادشاه نشان خلاصه عناصر
و ارکان بشر و پناه عالمین سایه رحمت ناظم امور ملت و ملک رهاننده
امم از انواع زحمت و مشقت و هلاک ذخر الملوک والسلاطین اختیار
الخواقین المخصوص بعنایة رب العالمین فلان الملک والدین عون الاسلام

والسلم خلد الله تعالى ظلال جلاله مشتاق ومرتاق

گردید قدر همت و توقع همت کز تو توافق سعادت روی نماید

لطف همت محمود خان و مطالعه عنوان این دو سطر سبب رسانیدن

سعادت عبودیت تبلیغ صفوه بر سدره نشینان کرسی و لقب ارجمند

طی آن بشیر رسیده و دیده بطایف آن سرور و مشتاق ریاض کامروز

و شکر آن مضامین کلیم وار بر طور قطاسین ریخته مدد بلبل زبان هر زمزمه

در غلغل آید رسیده تحفه دولت بنصرت یزدان

دمید صبح سعادت ز مطلع اقبال لعل عالیه بر نور

اصطباح حالیه که از سر جانان لاسر افراز و بیاض وجنه لطفه سمعا

و طاعة استقبال آن سر نصیر الغرض عود کرد اینه و بهجه بصوح و صفوه لطفه

غایتی بمجدد و نهایتی جدید بکمتر آن سر بفزول صحت و مراعی حقوق

آزاد ماک سرور و سرا رحضرت جمهور و انس [illegible] سنه موافق

تقدیر حلاوت بشر امنه و کبا اوقال سعادت بوسی امر سده مطوع

صفوه لطفه و حذر ماسته مشروف سالک مطاوعت و انقیاد ارمیان جان

سته بتقدیم مرسانده و موجب ازدیاد سعادت ابدی و سیاده سرمدی خفه

سده اطلال الجهد و عاطفت رمادر و کامرانی لقوم مسلم باذ محمد و آله الجهد

خطاب امیر خلد الله تعالی ظلال جلاله سده لسه

سر السلسله کرسی سوانح علوم فوائد عجوقه و رواتح عنبر سوی محل عرض میرسد

و لسه الله تعالی اطلال الجهد و الجبر و لم در سلک منظم لرحضرت ملک علائم خلد الآوه

و شهر نعاوه و طلبند له و سئل الاجابه لعبد لرتهد و لاعتماط بوسی

رضمیر منیر وضوح و کفایه که از مخبره اکوه بظاهر لفتالوت

حضرت و صدر نشانی آستان جلال آشیان مجدوی منظور نظر آلهی محروس الله تعالی

اما بجوامع دل و جان که مقصود وجود و خلاصه موالید جود نه معتکف
حضرت ناصری محبت و بکلاه مرآت عزم اتصال بحرمین حرم کوا سنه
اما لاحم افواج موانع و تلاطم امواج وقایع سبب حرمان از زن
دولت محروم گشتی — من جهد ایمی کنم قضا میگوید
بیرون ز کفایت تو کاری دگر است امید وار
مسبب الاسباب سبکی مضمون حالی مواصله که محمد وقتی باشد علی الحال
و بار و آنحضرت را باستظهار عالمیان سالها بسیار باقی دارد از نوضه و کرمه
جواب تا مهندسان معموره فطرت و مقرنسان مقصوره
خلقت بناء الآدمی بنیان الرب فی افکنند مسند امارت بحلیه معدلت
مخدوم شهریار اعظم مولی الملوک فی العالم صفدر و مرزبان دوران
حامی بیضه اسلام و ایمن تهمت زمین مفخر و شهید ارکان خسرو

کامکار نوید بزرگوار فرمادرس مظلومان وارث ملک کیان
ملاذ و ملجا مسکینان عضد الدوله نصرت بحضرت فلان الدوله
والدین حسام الملوک والسلاطین خلد الله ایام معدلته مزین و محلی باد
مبشر بشارات فضایل و بشر اشارات فواضل یعنی فرید عالی مخدومی
شهریاری زید عدله در اشرف ساعت و اسعد اوقات مشحون باصناف بنده
پروری و مقرون بانواع رافه گستری بنده بنده سازند و آن بیچاره مستمند
رسانند بیش بار خود و بدرستی اجلال گرفت و باج بارک ساخت
و دیده را از فرود آن نور بر نور و سینه را سرور بر سرور فزود و خطیب خطه
زمین وجود بشکر آن نعمت بزرگ در آمد — شکر یزدان را که ذات پاک تو هست محفوظ از حدوث روزگار
اشارتی که در بیت عمارت فرخ جمال آن فرموده بودند بدان موجب بعد رسانیدند

ولی زمین بحسب دلخواه سکندر درگاه است اما در هر وقت حسب استماع افتاد
حسب صدر معظم رئیس شمس الدوله والدین کوکبی [illegible]
در سلک حضرت مجد و علی [illegible] حلدر [illegible] حسین تقریر کرده این
بنده کمتر در حد [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] و [illegible] و اعتقاد
در این حال که این بنده کمتر [illegible] فی کل الاحوال مراعی حقوق آنحضرت
بوده هرگز آنرا بعقوق مقابل نکرده و پیوسته خاطر فاتر را بتهیه اسباب
آن جانب قاصر کرده [illegible] بذخواه مرا زمانه بذخواه بس است
او را ز زمانه عمر کوتاه بس است ایزد تعالی [illegible] مطهر
حضرت [illegible] عدله [illegible] محفوظ دارد
بحق [illegible] خطاب امراء احشام امراء احشام را
[illegible] طریق [illegible] ولیکن [illegible] لفظها را [illegible] سید القبائل [illegible]

وجامه [illegible] کرده

شکن ۱۲

العشایر افخر القوم لشکرکش آفاق و مانند آن خطاب
سلاح داران مفخر الخواص شجاع الدوله مقرب الحضرة
السلطانیه حامی سرادق الخلافه خطاب
پیکان [illegible] الممالک قاطع المسالک سیاح الآفاق مساح الارض
اسد البوادی خطاب خواجگان دیوان
اعلی الله تعالی شانه و صانه عما شانه [illegible] مخلص [illegible] متخصص
[illegible] اخلاص شعار [illegible] اختصاص [illegible] و فرط
[illegible] و [illegible] مکید [illegible] جاه
و جلال آنحضرت [illegible] و ابتهال آنحضرت [illegible] عم
نواله [illegible] عروض [illegible]
[illegible] لقاطات [illegible] و امثال [illegible]

[illegible] الاعالی [illegible] خطاب
[illegible] خطاب
[illegible] خطاب
[illegible]

هر سال کل بعضا عف اگر سانند باغانی لفلک اگر خیال
لرواع عوج نماند و بجانب مستهلک کشه و کثر عیال قلت مال مجال یافته
امید گوار اندیشه حال الفرصه یحار و گر عند الله ضایع نمیشود و له
و تتوکل در ره ما جواب ایشان همشال اعجبنی
عضل جلد حمال خطه خاک عنم ممالک افلاک سکنه صولت ملکت
روحه صدر صاحب بحر العضل بحار العرب و العجم مشهر آفاق کرم اخلاق
المخصوص بعواطف الملک الخلاق حوله کرم الدوله و الدین عمد الاسلام
عظم الله جلاله قرره بالکمنه و ما طالع عالی خطه مستطاب لا زال
مطلعا خوشرا بخش و جلاسا و زنبا نرا بر اعلی مکارم و کارکی در اشرف لازمنه
نرزینده بجان قبول مشتاق و آفاق در ماده قرار و لیک اشتیاق فوق
رسانیده بعدم مصادر استقبال آنچه سعی اهود بر لوازم وفا کرفت

وجه الله الکریم و مقبل کماشد و عمر فرخنده آنحضرت صلوات مزید شرف
و عصر لطف محمد و علی سطا می ابد الله ایشان مستعال کشته و سر مایه مهجه
لیز بجمد رسیده شد لقول و چیز ها کنخدا بکذارم بز شکر جه لزوم
نعم بکزاف و بکذارم قدم عذر خواهی لقول و ابهی بخواهی اشارت فرموده
در باب آنکه لازم بود لازم مکاتبات و لفخام مراسلات عرض شده مرقوم نفوذ
حق علم و علقم که خلاف و ضد پستی لعال کون اند و در خاطر عاطل
بعکس عالی متصور شده ار نا کله میکنی و لیکن ما را

ار زبندکی تو صد نهار امیدست حقا که مسیح فاصد رحال طرف نقه
سمو الهم الا لاک بضاعت عرض مجاه عبودیتی دربان اوقیه کوشه شده نمانا
بعض حضرت ع زسند و لازم بود ترسالی و نفخ ابهی میکشد امید وار مستجاب
مسکی مصمم تعالی ترفع شاکه مرفع ساهار در ایز ز عز و فار باستظهار

عرضه مسلک صمادر اللهم علیه تحصر و تقبل لبه لزیر سر و لاسر عوها

ربی عالم آلهی عرضه مبدلف که سال بشر بالبر سر خانه زلر حباب

حضرت آثار تقاریر لبه لعظم لعدل لمجاز لعلم لعمل لعاظم لعلاء لعالی

العالم مظالم لقرولد و لقرلسی حلرلر لیام لصفته در محکمه علیه آ لعدل لعال

شان من وقتها حضرت و لبرزن صاحبر لعظم خواجه و لدلر لعزیز آزد عمای

ملکت آلی و کنز و لبرزن صاحبر لیارنامی زد عمر لبرکلوت

و حلاوت نتیجه ضاحقه ریکیت آن آرزو مکون و لحاله هذ لبرمش و لله مبرم قدیر

وجه تهار مجال ناطوق نغر آلی رش لبرلیس لله تعالی نغمر لتر حاره ر

و لبرلحتاط لبلغ و لجتهاد لیام لستکشاف آلی لوجوه کعد لله ضایع

سایه ربعه سایی ربعه و عالمیان سوطوار

تا مشاطه وضا نور عروس افشار لبرنصیحه دروس خلوص و

ضعار و کبار بمانک و اکرلرلی صنعتی لو لعابر او خنز لو سر لسعر لممالک

یا ینشی لممالک منحی لخلاوی غ لممالک ع لساسر ما ع لبیانی ما ع لبلاغه

لرابعه و لبرلعه لتابعه صنعتی لکلام عده لاعدلم ما ج للحاجی

استدعا و اکرمیتونه لو ملک لتقلب لعصر لکبار شو لملک سختر

لحضرت یزلر لدوله لمتر لملوک مقبول لخواقین خطاب قاضی

حلار لله لعال طلال لجلال لعلوم لخزومه لاسپلامه ع لعالمین و

و زین سنه لثریعه لغرار یحمود لعزر لعلوم لقرر لقال مخاصر و لعقر

محتشر و لصفر معتقلان لیامل فلسفه جنز محروی یعلم آ معنی تا قبیل

کلمه نعار معهود و قاعده مستمره سایل عهود فاحص و و لوال تحلیات

مراکبار یروص فی کردلنه و حلام عملی و لقال حلو حسم و جلال

حسم محمدوی شیئ لله قواعد محمدی و لعلی معالم حجة لبرفضل عصر تحلال

منصب شرع و تقوی و مسند علم و فتوی بوفور فضائل حضرت اسلام پناه
مخدوم جهانیان پشت و پناه اهل ایمان مفتی الشریعه صاحب الملة
الحنیفیة کفیل مصالح الشرع ناظم امور العصر والفرع اقضی القضات
والحکام مبین الحلال والحرام ضمان سوانح الامة بعین مناهج الملة صاحب
الاحکام والفتوی کافل الارامل والیتامی عمدة الملوک والسلاطین
وارث علوم الانبیاء والمرسلین فلان الحق والشریعة والتقوی والدین
عون الاسلام ونصیر المسلمین اعلاه الله تعالی شان الشرع المطهر
بوجوده موشح باد حکم عالی مطاع واجب الاتباع آن بنده را بدان
مشرف و مباهی فرموده بودند چون زلالی کز برای تشنه باز آورند
بر زبده بیارمند صادق الاخلاص واثق الاختصاص سازند
خط دلبندش بخوبی در جهان بود از درر

لفظ شیرینش بپاکی عقدها بود از زلال
خانه کنعان بود و من یعقوب و عنوانش بشیر
جان ببوی پیرهن مشتاق و او باد شمال
بوسید و بر جبین مالید باضعاف و آلاف عنوانها چون الطاف حضرة
مخدومی الازال رفیعا بذکر آن و بجای چون مشک با تاجی دهن مقابل
گردانید و چون آن منطوق آن مفهوم گشت که بمنصب همیون الازال بالتائید
مقرونه بصوب صدر الملک شیراز خصص الله تعالی اهلها بالاعزاز فرموده آن
دل فراق دیده فغان بر آورد آن چه فرقه دلگشای است که بکافه خلق
رسیده و آن بشارت چه نسیمی روح افزایست که در جهان بدمند که فرح بدرجه
اقصی رسیده و شادی و مسرت بذروه اعلی رسیده
یارب این نشاذی که ما دیدیم در عالم که دید

یا رب این دولت که ما داریم در عالم کراست الحمد لله
عقد اعتبار و فوق مراد منتظم است و ابواب اسباب حسن اعتبار مفتتح بنده مستمند
همت امید وی گردد تا هنگام سعادت پای بوس او را بتشریفات عبودیت لایقه
مشرف میفرماید تا در اتمام آن نطاق وفاق بر میان جان بسته بتقدیم محمد رسانند
ظل ظلیل آن سلیل جلیل بر مفارق کافه جهال پاینده باد

خطاب عالم

الله تعالی بخلد ظلال جلال افاده علی فاطمة الزهرا ابا جمعی کرم مرتبه الاول مخلص
و کبری معبودان مختص عبودیت جمیع وفور علم محمد و فی ابهاء فتحات
جمیع وصول رسوم حمد مکانی بی انقضا بآن منبع علم و صفا و آن مجمع حلم
و فا الحاق و اهدی میکند لیلا و نهارا لیلا و نهارا و سرا و جهارا
دعا دوام دولت جهانی و رد درس خود ساخته باری که مستجاب مان
سابع عشر شهر الله الاصب بعد المرجب بعرض آن وسیله خود را مذکور خاطر

لب خادم

عاطر محمد و فی لسطها الی الزال جلاله قبلة الانام و قنا افضاله کعبة
الخاص و العام مرکز کلاه و بعنایت بی کران و مرحمت بی پایان مستظهر و مستوثق است بنیل
سعادت مواصلت اتم مطالب است علی الحال میسر باد بعد از وظایف دعا
دوام دولت بر رای مشکل گشای عرضه میدارد که آن بنده اگرچه بصورت از
ملازمت حضور پر نور و مجاورت صحبت با سرور دور افتاده اما بمعنی دل و جان
و همگی روح و روان خلاصه شهرستان وجود انسانیست معتکف آستان رفعت
آشیان آن بادره زمین و اعجوبه دوران است و همواره آن غمخواره بیچاره را
با خیال جمال آن صاحب کمال که نصب العین انسان است مکالمتی روحانی
و مخاطبتی جانی مرقوم الارواح جنود مجندة

بصورت ارچه بعیدم ز حضرت مخدوم
بمعنی دل و جان سخت نیک نزدیکم

بس عقدی که در مجلس منعقد گردد بتمامی مدت در وادی عیش منفتح نشود
و حق علیم و آگاه و مطلع الضمایر که بالای سر حوالی لشتباه را
اتفاق و شاه راه صوری بغیر ضروری اقبال از غایت صوری نصیب جسم
در و در آید و بهره جز گلبون رنگ رو

بیا و گونه رویم به بین و نقش بخوان که گر حدیث کنم قصه‌ام در آید

اما چون تخیل بعلل زلال وصال صفحه شده عطش بحران اشکان
بذیرد و حدت خفقان جوی از صحبت اخوان رنگ اطمینان گیرد

اگر ز هجر تو خوردم هزار کاسه زهر
مرا حیاتک چو وصل تو تو عین تریاکست

امید وار بفضل پروردگار چنانم که از مکامن غیب بلا ریب مسامر سعادت
اتصال روی نماید تا حکایت اشتیاق و شکایت افراق در مشافهه گفته آید

جنس ه

اشتیاق

جواب تا آثار انوار صاحب و صدر صفه بالا و شعاع
ارتفاع مدرس مدرسه فلک والا محافل کواکب ثواقب را آرایشی میدهد
دست مکارم و سریر معالی و صدر اکارم مسند اعلی بوجود باجود و سر سرور
مولانا اعظم اعلم اکرم و اعقل اکمل افضل علامه علماء العالم
اسناد ائمه الهدی افضل المتأخرین کاشف المعضلات واضح
المشکلات ملک العلما کهف الفضلا حجة الاسلام برهان الانام لسان
الحق فلان الملیق التقوی والدین مطاع الملوک والسلاطین مرشد الاسلام والمسلمین
مزین و محلی بالمفاوضه کریمه و مخاطبه عظیمه مبنی بر صدق عنایت و بنده
پروری و مبنی بر فرط رعایت و مرحمت گستری آراسته باصناف الفاظ و پیراسته
بانواع الطاف بخادم مخلص و چاکر متخصص سنی

بگشاد و ز فواتح آن تازه گشت جان

الوهی ه

قدوة المتبحرین ه

الطاف ه

برخواند و ز تأمل زنده شد روان لفظی بدیع از نکته
غریبش چنین آورد و خطی که این مقله سوادش بر مقله نویسند در هر
فصل فضل مجموع و از هر مورد نتیجه موضوع
شد در حصول کلی و جزوی شفاء روح
قانون منطقش چو اشارات بوعلی
اضعافا مضاعفه حدیثی که نسیم بهار با و ملحق بود و درختی که نسیم خوش
گوار و لاله زار از و مشتق بدان حضرت بی بدل مقرون و معطوف
می‌گردد و دلها بلبل این بر شاخسار دهان در مصدر ایجاز به بیان
معانی و وصافی مبانی آن معدن حکمت و آن مخزن علم خوش هیئت
سراینده است اما در شرح اشتیاق و تقریر افتراق اگر نه باب ملال اختصار را
نکته صفحه بسیط سخن بملال میفرماید لیکن منشعب گردد و بی ادبی بود

با تو می‌گویم حکایت بر تو میخوانم سخن
با توام در گفت و گوی و با توام در قیل و قال
اگرچه ضعف قوی گرفته و صحت تقصیر پذیرفته اما بمیامن ورود این بنده نوازی
بحمد الله والمنة که ناسخ شفا و ماده علم را منسوخ کرد و اصل و فرع وجود این
ناقص مفروق از احبا را دیگر باره استیناف حیوة ارزانی فرموده همه موقع بالطاف
عمیمه و اعطاف جسیمه که بخلاف ماضی با حال استقبال بنده در حد مکاتبات
مفرد را مخاطبات شریفه که مشعر باشد از احوال سلامتی ذات ملک صفات مضاف
میفرماید تا موجب اطلاق این مقید سلسله فراق گردد و اگر از کسی از
فقها بود القابش چنین نویسند ملک الفقهاء والمناظرین کاشف
اصول الدین افقه الانام بین الحلال والحرام و اگر از حکما بود سلطان
الحکماء بین الفضلاء افضل حکماء العصر فیلسوف الدهر افلاطون

الذی ارسطاطالیس الاوان و اکسیر قرا بشر ملک الحفاظ
تاج القرا امام الحفظة استاد ائمة السبعة حافظ کلام الله المجید صاحب الترتیل
والتجوید ابی عمرو الدولة کسائی الذی و اکسیر خطبا باشر
زین الجمعة والجماعات مذکر الجماعة اشرف الساعات امام ائمة الانام مزین
اشعار الاسلام تاج الخطبا ملک الفضلا والعلما و اکسیر عدول
باشر ملک العدول المنزه عن الغدر صاحب الحضور والسرور القائم بمصالح
الجمهور و امثال اینها نویسند **خطاب السادات** ابد الله
تعالی ظلال جلال سیادته و مسامر سعادته علی امام المؤمنین سده کمر دعاگوی
و چاکر کهتر بی‌نوا عبودیت که روایح اخلاص آن بابا سحر بدرود عوانی
که طراوت اختصاص آن گل رنگ طری خندد نثار روزگار آن مخدوم بزرگوار
سیادت شعار نقابت دثار میکند و در لیل و نهار و سر و جهار دوام دولت

وجنات

وحشمت و مزید دولت آن حضرت آفریدگار میخواهد انه یسمع و یجیب بعد از عرض
لوازم خدمتکاری معروض رای انور صاحب کرامت که مدتی مدید و عهدی بعید
شد تا آن اقل عبید ملازم آستانه آن وحید عصر و فرید دهر است و الی
یومنا هذا سعی بدوام خلعت خاص مشرف نگشته و آن معنی عند
البریه از سجیه مرضیه مخدومیه بغایت بدیع و غریب است چه از صغار
و کبار آن دیار کمتر کسی متصور شود که از صدقه عمیمه حضرت کریمه ممتع و بر
خوردار نگشته باشد اکنون امیدوار بخلاف گذشته آن نیازمند مستمند را
بخلعت خاص برافراز فرمایند و مسئله جلیله را اقبال آن مفاخرت
جوید و در عالم بویا که چون من گوهر بحر حسارت با صوامع عفونت آثار بزرگی
و مهتری و آیین سری و سروری حسب محمد و علی ابواب عالم باقی باد
جواب چندانکه طاق مقوس و رواق مقرنس

وبحسب خلوص اعتقاد آله ولبكاء الزيم حسار الخواله دل مشتاق
لمزغار الشتاق فخبر آورد
فهذا سروری من ملاقات حظه
کیف سروری من لقاء تانیه
نکاتی محمد عجبی نموده در ملکه لمزنه لمزلتاج اده مطلع لمشتاق
نموده ودر امتثال امثال العمال اد محجاد اوده حال الکه باعتزر تو این وجه
تا تواند بود و سبب تعویق عزم توفیق
تَأَخُّرُكَ عَنْ غَفْلَةٍ وَكَسَالَةٍ
وَلٰكِنَّ اَحْدَاثَ اللَّيَالِي مَوَانِعُ
حه سمند الهای حوه ثبات سامان ماما لمزعزه ذکر الکمال بر لمزلتاج نا بخالق
سر رکرقه لعطف بکر لمزفزال العمر آل سند ولمزلتاج سبب قوی بقوی
صعف شده ومرلع تیکن من بقوه واعضا رحمت شده لمزلمزجمله دل

آفاق لمزخلقه بوزکله وی بنزه لمزلمحاز وکوه ربع سار غمام
تقابر مر آفتحصر آل عمانیتی انتها مستد السادلتی ومتبع العاد لمزیت
رسن لمزقوه ملک السلاطت المتصل بانوع المتعالات بجمال الصرم المنور
کمال المعجبة العلوة الطاهرة بنته الملة الباهرة قروه الی البتول المخصوص
بعواطف سالعالم فاضل الملوک لمزتاج الملوک والسلاطین نور سلطنة
والمسلمین لازال حرم سالة محفوظا بر اتفق محمد ومعالی طالع ومعالی واطع
ومتلالا با لمنشور کل عالق در اغراق قدر واثر وساعد حزن بزبور
غمام وموتح تکیه اصطناعی مزکر علاء سلاطین سا بینه
مکشوف بلسان زی در معض دبان هزلزم در آید
زهی لطیفه نازک زهی موآسب حق زهی غایت صانع زهی وفاق زبان
وجعر طی آکر بنشر مهال کشته ودزه دیده بنظار بکر بکحل کشت

لعرائم کعبه مجد وهدایه ولی قبله فضل وکرامت سعد کواکب
وغم هزر جغم کوه ناکاه لمزکر کاه غیب بلاد بر صاد قضا لمزین
ست قدم سخن بمان رساصید ولمزد رحباله ملاقات قد رکه
وبعد در حال آن سعی فتوح فایده نزلونا برین جعر جعر لعنی
اعزی الکرم لمجبی شیخ جامع حاذق عابد ویا زین لمزعل
کام توفیقه متوجه آستان عصمت ایشان بوفق تحدیث صحه اور لمزمن
بوسی خلیا بشر ماعل لمقاعل لمستمده در اوقات خلوات واعتاب جلوات
لمزفتح لمزعنیر مزکور والهامات غیبی ومهبط والمعات
روحانی لمزلوحوش بوطرحه در سر اوضرا لمستد لوسمت علیا
لمولی حضرت غالیمکند بلکه در حضور محاضر دارین ووصول مطالب
عالمین عبارتست عالیه عمر لکته عل لعالمین مسطر ومستوثق لمس

وبحظ فلحظه به اکاهی آورد مرونواهی آمر متعول حضرت آلهی مرصد
تا بمقضای لعرمطاع مطیع کفف
فَلَوْ اَنَّ لِي اَجْنِحَاتِ اَلْفَ اَمْرٍ لَمَا كَانَ فِيهِمْ مِثْلُ جُودِكَ
امر ولا بحصر آنوفکار سبکی متصمم سعار مطالعه لقا رشرف بعو
عال العرحال مرشوه جواب تا نغه بکلاه سحاب
ملاء اعل سایج محایج معتکفان مطامع مرسل آرسایش
محمد سنه مسند طریقه وسر رحمه بر بکر مضر ملک حضرت شیخ الشیوخ
مصلعم مرتع خواص کرام ملاذ اصحاب لقلوب ملهم اسرار الغیوب
مرجع العارفین قدوة المحققین اسوة
الملة والدین ابی المکارم کاشفة الطریقة لسان الربانیین ملک سلطان
اهل العهد لاقطاب مرشد اولیا لابدال جامع المقامات

مای در کل اغایر افتراق فهای کشتی و بلال سان شده ماله و حرا
و دو اگه لا دیبی میسیغ شهای و نامه انفصال در تقدم سنه جان
اشتعان بزرمه که خرمش کس و دارم سبوخه و با لال اشکل انسحاب
مکال بحیشی با لال شده که کو فتمر رحذم پشته و کونه ارغوانی
بکیفی رغفرانه کشه که شمع رزدی رویش رنگ چهره اوست

و کوش تیز هوش که اکرمیان جمع استراق سمع نفوی در ابال دل و فتر
که ونه آذانهم و قرجنان در آرزه ص اکر صدره اوایا بذکر کنی
و مدلل حص مسندل بحالی ارسنده که کی عصفان نصر بنلار عصه خوفو
و دستی که کشفی و ستی سفی بشر یفو که اکر فور که فشی صعف و راشده
و قدم جهان کوبر جنان محاج نکیه چیر شده کر

بی و سیله آنش بجال رفتن نیست و جسد کوه شکوه بجال کا

آب پا شده کر کر با ذی و زد رو دی شو ذ لرزان بسان

و لرز سبب قلم رلانیب قدم کفاینه و میکوید

من خواهشتی که روی من بوید مانه لیکن چو نشد مرا درین جست کنا

غصل کرد عذر واضحه لیت و العذر عذر کلم لکاس مقبول

لقام الله تعالی ارکان انقاسه الشریعه و ولایه المسلمین المسلم و در سنه
و معتمد که حذکه نسایم ریاض آخر جز لرموضه رضوان و من
و مصعوفی که بوی بر این موسف بعقبل الاول کو بحضرت صلیع
اعظمی محمد خلق عیسی زهد موسی خلق حیدر رزم

ر ابهیم عشق بوبکر صدق عمر عدل عثمان شرم اعلی الله تعالی
شه الربع محتف و منهی کفاینه بکلی و اوجان که خلاصه ر
وجود ر معتکف حضرت قدسی ارشاد با جلشد در حذ روز

العلیه و الکلام الجلیله مفصل السنه و الفضل سر الله و ولاض فلان
الملة و الحق و المقفی و الزمان ناصح اعاظم الخلائق اوصال الله
تعالی مساوی کمکار انقاسه الشریعه عالم المسلم ما لنده و ارمی ذرا و ذ
عالی الحاص مشکبار عار زدست قاصد فرخنده پی بدیده رسید
بس از مبالغه در ایقاد و اوعاش
نهاد بر سر و دیده کرد و جایش کرفت بوسه و بوسید کرد با جاش

فروصول هر حرف معتول فلان حاله نو قابل حلول کو و لرزه و فلان حال
ذخایر افراح بهاله و عقول بحصول غمام رسنده بهر جزء هزاران
الف تحیتی که لرسم آخر الجع بغیر و لغو و بهر جمعی و فلان تخم تسلیمات
که حاجه آخر تسم محروم نو بحضرت آخر مکمل هر ما وصل و کامل شامل مکنه
و در غرو هر و لیح و مساو صباح لمراوفا ر ثوه لسمر لو سمتی منسمه مکنه

و آثار آخر صحف احوال حضرت عالیه مصحبه اعطاف و الطاف نامتنا
و لرو لمرجایه ربط اعضای آکی و نوامیس فرالنوایح ملکی آخر محاصل را
سدل محصول فرموده نفوذ فرطیب مجبه مرضیه آخر فاتحه خیرات عمر منت
و مدلل محبس بسبع حال رسنده و جوامع الله بقبول آخر منعال و مطلع کفاینه
العدیر بر و الله یقدر

زدست فاقه بر اکنن حال بودی دل اکر نه امر تو بر من شار کردی

سهر امید مدکر لم مکارم الخلاق و آخر کفاینه آفاق کار حال ملای تو
لرده ضعف و لرضعف منز و لوش بوده و صدالله که آخر زعاف مشاکیف
مصنوع سوده ما کمل سنه محلم محرسنه و معجب معالی عصمه و حفظ مبدله
مساوی لام ثوه و لکمل اعاس پاس لطوکافه لکم رشاشل ما ر عمه و فیض حوه

خطاب واعظ مد الله تعالی ظلال جلال هدایته

عاصار المستعرة عاکفی محاصل وهو اصفی متخصص
عهودیات عبیر نیز و تسلیمات مشک آمیز نثار حضرت مخدوم در افشاندن و نثار کردن
میکند و فی الحال نفر اعصب و اصبح نفوس متشوق و آرزومند
و منعطش و خارمند کمال قدسی نسیم ریاض فردوسی لمحات فائح
همیشه که در اوقات خلوات و مقام انجاء صحبت از خادم صادق الاخلاص
مرانر کوشه خاطر منیر فراموش نباید بعد از وظایف دعا جبر زوایای
احلام ملی عالم اثر میکند که حال از عهود نامه فلان از فلان
از عضر کرام و از کابر ایام از نیز و فضایل منتشر باو سایل مکتسب گهنزه
و استحقاق عاطفه حضرت مخدوم از سابقا زمان تا الان مصون از غیر تکمال
حاصل کنه در روز مسبب خصوصی سابقا در میان او و فلان
بوده اساس محقق کنه و تقویم و اعتبار امر فلان و مقام فاضل مشغول

شهر و بر ضرر برزی و تعرض و کنار و تصریح از ترک زلوه بجاره
میر نخاید و در این ضرر برزی کند و او حمر تهور در منعار شاهین
و حمر آهو در نخ شیر غرنی عاجز و مضطر مانده و بهیچ حال از مصایب عزیز
و مکاید کار او خلاص نشده و با این عشق حقیقی و ارض منغص شده فاند
و صد و عبرت او به آنچه محاید شفاء سکنت نزد او کنهر کار از ترک
مراقبه فعال اختلال کشیده و کار او باختلال رسیده و از خادم نیز
رسایل اثر و عرضه داشت و احمر عقار تاجر معهود از ترک رقوه بکتف
حمایه و ظل عنایت حوالش فرمایند و اقبال شمه و استار رعایت بر احوال او
پوشند و قصد طاکوه با جمله فاسد قاصد او شده از نیز و خانه قدیم او رد
بدرف سهام انتقام کنه از لطف کامل و کرم شامل و عفوه عرض ملی
عالم آرای حضرت جلالت مآبی جلد الله تعالی اقبال و مباشرت ایشان

لرمش رالله کفایت کنه حکم جهانمطاع تا زوال نافذ باد و قرار قطاع
امر شاهد و بار مراد بر سریر آسمان فرمان شاهد اقبال او لا یکدر نکدر.
و بر سعی در رسم قبول و فرد مستدم موثر انجال اسعد و محمود و عاجل جوایز
و لنر خادم را خاص منعم منتظر قبول کنه خانه و از اسعار او دلال بار
عالم بار جواب همیشه ناعد لبهر زبان بر عضان
فطره انسان نوعی نطق سر آرد بر روح و در لطف افکار و مسامع مرد
لر التماس بر یم عمال اساتر مجامع حاصل کنه نثار حضرت آنین بلبل
حواشی سر لی شاخسار منابر قول طوطی کرخای حمی بار و محافل مفاخر
کاشف الدقایق و اضح الحقایق کاشف و کهف المدکر زین المنبر عاجز
او عظ و المذکر لسان الیقظه نور حدقه التحقق العارف محاسن التناول
او اقف تاسر و التنزیل با ملی الملوک و السلاطین مزینه الحلال الجمع فلان

الدوله و المقصوص و الدین جمال الاسلام و جلال المسلمین لازال اعلام المسلمین منورة
بصفا رخانه کمال صفاته با متثال ارفع رفعه الله تعالی اکنون
کر جون تیمه دل بود کل طوارش وجون حدیقه جان بود بنفش عذارش
کر اسرار و اجع محاصل معتقد و لنر خادم در سوابق ایام سابق فرمود بوفنه
در اسعد زمان رسنه وَکُلُّ سَطْرٍ لَسْتُ الْفَا
وَکُلُّ حَرْفٍ دَرَسْتُ عَشْرًا و وصول ایشان معهود و محبوب دل
و انس نفس مروج روح و معشوق جان و طبس حزن و اکسیر طبع و کیمای عمر
و جلای عقل و صفای ذهن و نور صدر و قوت قلب و قره عین الله و بهجه
بدلان طرز اعهود عطایش محمود و بر لطف فاضل ارتبط
مسلم بحاش بوی حمر مشک فاش مدعو مقابل کفانه اشارت
در بر تهر خاطر عالم زاده تا زوال معمور لا بتقدم مبارک بغیره الله

ما یحرز او لقوه بوده حکم ولا یکس علیه ما یحی نوع جاره حجاب
پوشیده و در بخور کوشیده لفظ مکن فرا گرفته جمع در دخول مطبخ
شروع کوم تا تنا و ساکنم مطبخ لازم کو له غرض زرع و کاسه
بجگو خرد و سجدا و کفو در فراق دکن بنا شده که و ابیضت عیناه
من الحزن و خوانچه نرباد کشیده کاسه فارغ که فابین ان تحملنا
و نان لبوه پیلاته برگشته و لنزلاء دخلان گرسته که الا تخافوا
و لا تحزنوا و ردک حوایجها فاشته که و من یطعمنی فانه مبنی
و بلغم آبرنج مهنا که فمن شرب فلیس منی مخالم در نزد خدا
رخاسته که اللهم انزل علینا مائدة من السماء
بر حصر مرکز شته مسکین بر حال مشاهده نمود فم کنم ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا

عذاب النار و بیرون آنرم متصوف حمز او ضاع مطبخ نرز بوخ دم
و در روضع بود کر حزبا متفق و پس و طرز اسطهار بما نا و
خطاب طیب اللهم کما یزین علاء
الاعلاء بنیانک المتین فایده منصورا علی الاعداء
محمودا عند الاولیاء الی یوم الدین ما ربتر فراق
و در دمد الدسنای تو گو و سلامی قحه و بیا و جانوئی تر از نسیم بهشتی
و دلکشای تر از شمیم زلف حور بهشتی بحال عرض و قوف اخبر شده و حیرت
مستسقی زلال و صال نا زمند حضرتم آن صاحب کمال کرم که بتفلق صدقه حلال
و کعبه آمال نها و رجال الهی و مرجع شرح بوشته که از غایت بحران و عجز از ادای
آن کلمه ذکر حیرت سر از گریبان عفونت مکبر نوا مد و لاکن علی قاعده المستمر
سعوانی نوع و صفوانی اتساع ایز مکبر نه و بکبیر شروع نمای علی اکبر سوء

نا محمد ذکر ایالی مکفوف بعد ایز لوازم حمد مکانی و دوام حق لحوادث موصوف
صمد منزه مکوکر ما الرحمه حمدک استسقاء ایز حسم حضرتم اشرف آنز الحجه
محمدان حمد افتاده لخلاط و لاد نزایح مشوه و نعمی عظم متقرن شده
و محمد فرهی که تابع برصی و محمد لاغوی تابع کری و ایجسی و محمد حرجی
رهی که تابع خمر لبر و محمد مرزهی که تابع صفولبر شتر مرد نابع و ملازم
حمد ایار رهای فلانه محمد ایار لو و دک زنر ایز حوی بولان
آسوفه و رحمه که ایمنز بسبی صرزهی مهر انوفه که ایمنز و ایرحال انعقاد ایل
کرفتاری بحابر لعت و لال ایز شکالی نزاکو و قطعا و اصلا روی
نمایند اکنفی بهتر عالیه ایز لوفاء و رونظر کیما خاصیتی و ربا و
ایز کنز لفضه یونه بلا ایز یع نوا ز ربا باشد که ایز کنده و لال خلاصی ایابد ز کفات
انفاس ایز نو مسلم باده جواب حمد ایز لال خشکان نشئه

جمال قادر مطلق و لال ربا و طبیبان مطب عدم عرضه کنند الطاف الهی
و عواطف نامتناهی نفایس انفاس ساحمه بار لعه حمد حیرت ز مولانا
و مولینا ملک الاطبا اشفاء الامضی متبرک و نفاس حافظ ایز و ایح الناس
ز لعه ایز و ایح شفا ایز قفوا پس و ایز و ایح و ایز کشاج بقراط الدهر
جالینوس العصر و لقمان الاوان مسیح الزمن فصیح اللفظ
و البیان و لال الملوک ایز مقربی الملوک و السلاطین ماذ و حاطر مهرش
ز لعوم صحت ایمان و لعدال ایز خلاوت ایز خه و ایز کان مشغوف و مصروف محمد ایله
مشرفه و کشای و مطمئه روح افزای مشحمن با نواع مکنه و تلطفات
و مصنوفات ناصناف تفقد و تعطف نزر علیل المزاج و ایز نزیل
بادیه محمود رسانیده رجیت و کرفت و انکی بوسیدش
بر تارک سر نهاده و بر بکشود و شرایح خطش رطوبت آمیز و زلال

لفظش عدوه لکنر حمر مطاعی آمر سلطنی ضرر ثوب معلوم کشن در زمان
بهرام حسان زمان لمر سال مان در ست که
تشکر نزد از اکر ذات پاک تو هست محفوظ از حدوث روزگار
سهر حزه کا ظرفی کمر شهر شر دعا محفوظ و بهر بحی تحم شانی کا حجم هر کل نوان
مدلی عشر دعوی باشد مقابل کی هنر میر امیز با جلاق آمر کار که آفاق عال
سلاطاق دالف کا لمی محضر فراقر احرعه لمر شراب وفاق و مهستر و رحجر بلوان
سه فاق مراد رقعه کی نویسد نجه اشتیاق و بر سعه الابطاق سین
مرا شربت رقعه همیشه تجربه کن که از فراق حصورت همیشه نیخورم
حکاکی در مشقی در کار و نقش سهر نا بیاد مقدم کهار آرد لوق بعضر
اسعد و اکحصر آوند کار کا لمی کاه روزکار لمر قعه زبح نا سوار آن
مزحال و از مذ بشر نشر اقتر بح عدکال از طلاق و ما سر و لمر اسعد ان

قنزال بجلال بحلاص طرب وصال لمقال بخشر
زود تا قه بجان آمدم طرق وصال خدای عزوجل عن قریب سهل کناد

خطاب بحمر عین الله تعالی فکره

البکر ان و تصحیح المسائل النجومیة و تنقیح
القواعد الحکمیة محمر محاص معهد مختص حزن حمر کو کبه
سهر لال کواکب سیار مروش و در حتی حمر طنطنه تحت لال ثوابت
بی شمار و مبرهن آن از بر جمع سعار و لمر مشتری فلک سیاحت و لال عطارد
سماء در لال و آمر مهر سپهر عامه انک ز از قطره باران کو نمی بارد
کز زمین رابوذ از نمت او فتح الباب رساله مکمد و لامر و لاحضر
و لاب السئول حمر مهر اکو اقبال طالع کشه لمر و صتر افول و ز حمر نزول
مصون و محروس مع رعیه و جنوده لمر لمر فع حمر لمهر مکو مبزه ز بلال

تا لمر اقبل لمحضر حلال لمهر لاتصال کشه جمشن با بنوع خار با ع
انتقال لمحال بحال خسه فنا ئه و لاق در لحوالق لخوا قش بر سته
اکنمن حنر و رس ما حمین لمفاق با یدن لمفاق و لمادر و فاق لمیر رشان
جمع کون و جمله دل در طلوع حمر شد رشا مه لمر کز لسته لند و دیدا را
در لمر فی مطالعه طلعت سعود ناظر شی توقع بکا رم طبع سلیم و لطف عمیم
مولد انتظار لمادر ی رفض منقطع کا ننده مجامع لجتمع ستیده زا
مرتفع سا نند انتظارم مده که آتش و آب
نکنند آنچه انتظار کنند بهمه اتفاق کرده اند کا لمر محو لجتماع
بی جمال آلمر حاجب کمال ارو تقی مزا لمر حمر تقی لنتر کا لمعال لا مجال نخم لمادر بوقو
دا مار لمز سا بقه نمی فهمیه ظال عا مستدلم با ی جواب
تا نقش نهر لیام مصور کشای لجرام و بر حوکشر قفا نمادر ایوان لنبوس

عروس ع نشانند مهاد ر فلکی ر و فق لمی منزو ملاخم طرمشتری میشر
مولد لاعظم فتروه لبر لتنجیم بنده لصبر لنزیح و لتقوتم
لعامر و نه فاتق لکواکبر لعالم بدیعتر لشهاب لثواقب لمکاشف
غر لرموز و لاسر لر لوقائع بالاکراه و لاجبار
له لمعالی سماء و لمذی شبث و لمجد پاریته و لجود امطار
فلان لمتعال لنسل لملوکی و لاطرز لاز لال سماء مجاور مخزینه بکواکب
سلاقبال اد در هر شب جمر طالع حمر شد رخسار ماه بر و نق
لایام و لیالی باستغراق خطاب غم نطلی و کتاب لکشای جنبر و لقای
مرفعر آسای موضع بجلا مرتفعا و مطلع زبلا مرتبا حمر صعود آسمان باین خالم
جلسا در اشتر و نمی رسند نخطی جو زبخر مستکین متبدد
و لیکن روان همچو آب از روانی و آنا حوادثه کو سپهر و لجهان مزمانه

محامد آنرا کمه نجاح لیست بس موقع علی الاطلاق مرموقع انجاح مرد
بتقوی مکاتبی مرتبش مفوض را بعضی الوفا علی موقع حشمت مکفوف امتزاد دم
سمیه همیشه همیکام و دشمن ناکام باشد خطاب شاعر
صان الله تعالی عین طبعته اللطیف من اذی
حوادث الزمان اقل مخاصل الحوادث اشتیاق جدید عهد نسیم
وصحبت عبیر شمیم کلفظک معناه وعرفک عرفه
وطیب نجاک ک انجمان رواحه صبر آنرا حبتر الاولان وآن
سحر نسیم الصبح عوض پیمال میکند وغلبه تعطش بشفاء آنرا بالصبح
وصال آنرا منبع زلال فصاحت وآنرا مطلع هلال اقبال بغیر نجال است
توسط محامد آنرا وآنرا بتشکیر مرفوع

هجران تو ای دوست شب آن هجرانی است کورا نه جمال و نه یکی درمان است

استعارات اتصال عالی الحق حال او اسم فعال مهر آرا بعد آنرا و فرخ دعوت
بعد آنرا و مکتوبه کاه مدیر شد تا آنرا کمال وافر عهد بسیط فراق آنرا
طویل کرده و مطالع تقرر آنرا منقطع عدم تجدد عدل کاه شد و در طریق تقارب
بی سبب فاصله تباعد آنرا لغته و مصالح مرتع موقر آنرا منقطع ساخته
و تیغ خاطر اعادی را بکل آنرا ضرب عروض و فولاد توفیق آنرا بر دلغته
و آنرا خیل عسکر مخالفت قافیه و متعاقب آنرا ذیل کرده و در آنرا آنرا بر کز
بخلعت یاد خاطر مشرف کشته سبحان الله آنرا کاه عزیز کرد تا آنرا خوف
در شیر جمع کبوف آنرا فعال آنرا نقوال آنرا فرو تباع معفای بلاغت با بلاغت
قافیه را فته تا آنرا قلبی تو آنرا ساخته و وسایل آنرا بی جبر تیز لون آنرا غالب کون
بعد هم پیوسته تا آنرا و ولاء رسیدان قطاع آنرا ساخته و خوجه جمال آنرا بسیار تقدیر
بستر آنرا و زیاده با وجود عناصر و جمال آنرا نهایه بکرا و کمال آنرا ضعیف عرایب

بارسال

حال آنرا نامه مرسوم آنرا حاجب جمال مشرق آنرا موقوف

ای جون جهان بسته کمر ایکمن من سیان زدو بیان بود شرط کرم
وز مرغ غفلت تو شکایت بی کران مکذار شتم جو مستمعی نیست غم قدم
متوقع آنرا فعال آنرا نقاء آنرا مکسر و ابعاد آنرا سالک آنرا متوقع آنرا و خاطر
آنرا تمکنه آنرا مضعوف مرتبه و بیش آنرا عهد آنرا نقص و مطابقه آنرا متقلوب
تمکنه و سیطره آنرا نقوه و مطابقه آنرا مضعوف آنرا نسابه آنرا توفیق آنرا
رفیق عصر آنرا شطرانی آنرا بر عهده وجوه جواب همیشه کامیاب
آنرا مطالع مطلع بانوار کار آنرا فکر و افاخر آنرا طوع و کمنه
عوض طبع شرف و تو آنرا عنصر لطف مولانا مظهر آنرا عدم حسان العجم والعجم
بحر المعانی جیر الله امر مکارم الانام افضل الشعراء الکمال الشهرا انماط
بیر حاشیتی النظم و النثر نادره الدهر و العصر بلیغ العبارة بدیع الاشارة

مقبول الملطف انس الملوک والخلائق وقال الملة والدین مظهر الله الاکرم و
لروصه کسوف مخبر وقع سالها دعا الصاحب عباد آمد و مکرر کرد شوق لکسر

بر نهادم بر سر و دیده کردم جای او — بر کرفتم بر دل و جانش کردم استقبال
ای رعونت نیش غم فرسای او موج حیوت — ای تکلف نظم روح افزای او سحر حلال
جو بیاری بوده کافوری بیامیز کاعدش — از الف بالیده بر اطراف آن مشکین نهال
از فصاحت زیب و از نیت و زیباغت دلکش و نو — از ملاحت دلبر و عارض و از لطافت خط و خال
یا فهم و فوقی کر یابد اعلی از ادراک جشم — لذتی و بینم کر معلیش بیند از تجسل
ای کرا از خشم و عقابت میرسد راحت بدل — یارب از بیوند شام لطف و صبح اقبال
از تو میبرسم حکایت با تو میکویم سخن — بر تو میخوانم غم دل با تو میکویم مقال
در سری در جشم و در دل در تقابل در حضور — در حیزی در نظر در فکر در جان در خیال
ناظر جشمی الی دیدارکم فی کل روز — حاضر کوشی علی کفتارکم فی کل حال

از شراب و لنوازی رفت مستم عظیم — وز عتاب جانکدازت کشته ام سان نهال

ای جشمی تلخ تر از بیشی جشم شباری — در خط مشکین فام تو تر و معوذه
معوذه ای من بالا حوی بیار در دل ای نوازنده بادل غرا بیت مکند و مطالع
نه آنرا که کاو نر حاکه کر نتصالا نموده و حور را با بال عناق تشابه کرده
و مجبر آنرا جزاو نر را مستعار انشه و مستوحه محاسن آنرا جاجبر عالم را
در محافل کر کرده اند که در رخ شکاریش رحمتی نماید و لنر شراب را لنعاتی
بر مستی نا وقاحت عاطر ها یا او و مقابل کاشنر و بعکس معوذه بعد اطرد کنند
و بکاکتاش کل کاسه ها و کر اکر است و لنر م سر و مصالح مستقی فکر را
در بیر و اسله مسوط سایخه نه لنر و نر موزه و لنر و نه بلکه لنر نهای مو لنر تو بلکه لنر
لنر عالم لنر خاص منها لنر خاص جه لنر جه ی لنر با علم لنر را لنر بی لنر فل لنر و شت
لنر خوص لنر لنر نر مجوبی لنر قم مشنر کاجبر لنر مولد جشم ساخل آنرا نر و سولنر

بیاض حکونه نعل کاشت حیری و بلکه کافی عاشقه دارم ز مان نهاد و
آب حیات نوروضه حوری را بحاب فرستاد الرحائم ترخاجه دری کرفی و محکمه
در توشه لنر حکایه را نوشی لنر نکاه لنر لنر لنر لنر کتابی را و مفتوح خواند
بعقوا اسباب عباتی مرد و بیتوه تقابل طبع لطیف لنر خاشاک و لنر مصر را
خطاب مطلوب لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر

حال در قیل و قال آنرا که جمع معنی لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
بس او در حال لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
رهی و نیکی کهی و لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
در محفلی در آنرا نه لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
بیان لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
لنر کال و لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
خوذ زبان نر و اکر خانه لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
رهی نعوذ بیشتر حی کو نوانه و اکر نر و نر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
و اکر سیاه نر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
جکاه بر و م و لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر
حکایا بر سار و لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر لنر

کنند از رنج قوا آسوده تر باشد و اگر عیاذاً بالله تعالی خمر خورند او کمتر خورد
تا زر را حاصل کند و اگر شاعر بود بوسه شعر خود نخواند و شعر و سخن بسیار
کند چون غزل فراق و وصال و توبیخ و ملامت و عتاب و رد و قبول و وفا و جفا
و احسان و عطا و ضاد در هر وقت غزل غزلهای مناسب آن وقت خواند یعنی در
بهار بهاری و در تابستان تابستانی و در خزان خزانی و در زمستان زمستانی
دیگر که فرماید صابر بود یعنی هر چند گویند بگو بگوید و اگر نه محروم ماند و چیزی
که بشنود جایی دیگر باز نگوید و جایی که نباید نگریست نگرد و چیزی که نباید
شنید نشنود و هنوز در افسانه بودند که ناگاه از در خانقاه آواز آمد
ملا امان کتاب همیون که حضرت خلافت پناه خلد الله ملکه عنان عزیمت را
بدین مکان معطوف فرموده اند پس جمیع تفرقه آمدند و شدند و حکایت باخر رسید
مقصود صورت چنین عارض گشت تا ضمیر منیر واضح و لایح باشد جهان بکام باد

جواب چند انکه زنده زهرا را برقه خضرا بنغمه برده سازند
و بزخمه عود را بر جانور مسامع اصحاب دل صدور مجامع آب و گل آمد از بوی
صدر اصول خوب و ترانه مرغوب چنین صدر معظم مقدم واضح الاوتار و المعانی
مقرر المثالث و المثانی امیر مجالس الطرب عمدة الرجال الادب مروج النفوس
و الارواح مهیج القلوب و الاشباح صاحب الذوق طالب اهل الشوق
فلان الملوک الذی مقرب الملوک و السلاطین ادام الله علوه و زاد سموه
مروج و مطیب باد کتاب عالی آن مجمع مکارم و معالی در اغر اوقات ایام
و لیالی مزین بدر و لآلی رسید و نوشید و بردند مالند جمالش چون شمال دلاویز
و شمولش چون شمول طرب انگیز نه خطت آنکه ایام جوانیست
نه لفظت آن که آب زندگانیست اظهر محبی و آثار مودتی که در آن
مودع کاینده از آن منبع لطافت و آن مجمع نظافت عزیز و بدیع نیست با صفا

مبهج

و الاف سلامی خوشتر از باد بهاری
پیامی به تر از مشک تتاری مبلغ و مرسل داشته از شدت
روزگار و حدت نا پایدار چه تقریر کنم تا اتفاق استماع ترانه زنگله و زوق
از راه اصفهان افتاد از دل مشتاق از غایت اشتیاق و از راه و مقام
حجاز را رها کرده از بی نوایی با آوازه غنا رهاوی براه راست قصد دروازه
عراق کرده هر چند غزال از رزک و کوچک در پرده غزال او را بحصار گرفته
اند و بنهوی او را ملامت می کنند روی از قول ایشان می گرداند و نیز
چند نوبت در میان خانه مطلع غزلی را مرتب کرد و خواند که باشد که باستماع
آن سلمک کند و چون نور دلکش از بس زمستان ناخوش در آمد مبرقع گشته
و سر بزیر افکنده و بر سلیک و تیز شده و قطعا پای بازگشت ندارد
و نزدیکست که شهادت حسینی روی نماید اکنون مطموع ازل معدن الطاف

که تا هنگام مواصلت مرهم مراسلتی بدین مجروح نیش مفارقت مشهد باشد
از عید جنون فرقت خلاص یابد بسا رسال غزل سرایی و اقبال ماد بمنه و جوده
خطاب رئیس لا زال سیف الدولة رئیسا و للملوک
و السلاطین جلیسا و للغلب الحزن انیسا مکرم مخلص صادق و کبیر بزرگان
و محبی موافق آنکه تخم خدمتگاری و بسیاری در زمین سینه بی کینه مزروع کاینده
عبودیت لا نهایة بی غایة مرفوع کفار و استدامت حیوة و استقامت حالی با نبات
در جمیع اوقات از حضرت خواهد بود با خانه مقرون ماد بعد از مراسم
دعاگویی بر رای اشرف موصول می گرداند که هر من صنفی که در قرب محمد
آباد زرع رفته و از غایت بی غیابی از چنین اصلش هیچ فرع نیافته
چه آب بمزروع دیگران رود و هر سبب مجموع خشک میشود و هر چند
در وقت آمدن باز یاران را مبالغه می نماید جواب میگویند که شاید

و اهل العطایا

و اکثر اوقات بر حوالی بوستان نشو و نما یابد و فواکه مطبوع بسیار دهد
بتناسب آن در دستان نیز مراتب سرایان بیکدیگر مخدوم اند چنانکه بلبل
قمری را بسیار دوست دارد و بعضی اهل الفت مستمند و اوراد و اذکار
آن خصم کار بسته و اسمای الهیه که در شعار و قلاده منال اوست بر گردنه
و بسر ایمای حمد و ثنای او در شیار گشته مفرد گشته خوش نوای اخلاق آن گلستان
و بحلی نشسته با آن صاحبان اوصاف بدیع و غریب مخاطبه

مارا تو بهر منقبت کداری ما هیم عبید و تو خداوند

اسد و اذکار مکارم اخلاق و آن گلستان فارسی و عراق که بجلاوت
گفتار گشته صیقل دل ما غایتی معلوم کرده تا معنی کلام نظم کف
لایق نام مرام الکلام ما ذاد جواب تا با زاید
سجع گشته نوازد حاضر و طاری و لبریز و لطایف خلقی در آیه مدرسه

آفت

آورد سام اجل ار بهار یعنی فصل اجل انفصال ارواح پاکیزه اعمال
مصابیح الولایة منابع الهدایة مشهر آلافاق کرم الاخلاق قدوة النوعی
زعیم القوم ملجا الضعفاء و المساکین المخصوص بعنایة رب العالمین
فاضل الدوله و الدین فخار الملوک و السلاطین عظم الله تعالی قدره
همم و مصحوب باد لشکر سالی بشمر غنائم که لشکر استیلای احسان و لشکر گلستان
استیلای کاسه نوفه حمایل و بهار در اسحار خزان لاله بار مندرسین
طالع عمل و شام سجع رفتح را بدل منوع و وقوع مشروع و لبرغایة
غایة بلبل موسم نوبر بغلغل در آمد که

یارب این بوی خوش سنبل و گل یا سمن است

یا نسیمی ز سر جار سوی یار من است

بهر بسته کلاه بهار کلاه بسته عروس فواکه روایح گرم

آن خطه صنوف خضره و الوان معجزه و عمارات محض صفا و خلاص وفا
بموقف لقا محدسته و در آنار اللیل و اطراف النهار ربیع عالم
عروس شاکله و فخر حوالی و جوانب کعبه اشتعال محفه شعار انتقال
عالم بحال مقرر یا بعد از عصر ضربه اعلام صنعت مزکا نشده
محاسن و زحمت رفع حال استماع اوراد که آنجا روم بدل از ترک تقاضای
طالع شده و خمر اندوه ادراک شده و بحال از معنی ارشاد کشف که
بدکتنها ساز نقل کرد آنا تجمان نوفه چیز نوفه که هر صفتی را
زیبا سود هر نوشی را پیشی رعی نوفه انشاء الله سر آمد عالم عصر سلکه آن

نه بست هیچ دری را مفتح الابواب

که بعد از آن نکشودند صد هزاران باب و بعد

زده بکلک و مشق بسمان نوفل غرایب بحفظ نوفه لا جرم این

انداخته

کتابخانه مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۲

والتی خوبعه بحر الرحمه والعنایه رحامنزوش لورفی ولو بلا برفق سنایذ
وقصه حضه مالال الوبا رخواند بس حواله ولفه کشما لدبار لفا شما
از سرنایذ ولکر الله رغمه وارند حزنی بکوبت ذا آبیده بعد لدر غرالبصره
مدره لدرق بعوله ارشاد کفته وشاعبار کرفه عضه حال لدر سکان
بزرطرق بعوله کعروض مشه باحمال نقصه نوله عمر درغروفا زدرالدر
واکر بکسر الله حاجی باشد در لغای القاب لوکل لدر بنها نویسنه
رر الحاج تاج الحجاج زایر الکعبه والحطیم ابن الله الکریم
اسعد الله ایامه مجاهد الکعبه معظم الحاج والحرمین واکر بهمزه نرمه باشد
لفظ عجمی بوسند خطاب باخواتین حلد الله جلاله
سلطنتها مکرر در محضها فلکبر سریکی عفو تاکه لدر محافی آرنسایم
صدق وخیر مکافی فایح باشد وفلر مطافی آلنفلر حلوص وسیاهی لوح مکرر

میکفلر وعلوفه عظیم وفرمی رساسی وروفه بعد حاجاتی لدر عصر سجاده
تهاون قبولانه میطلبد وحق علم وعلاقه کمال وایجاب بکلی روح
وروان بعکف آستان رفعت آشیان الهی وشتق آخر وسنن درسافت
سعار بساطبوسی مرتبه رشده وبمرتبه لنجامسکه بعز وصف لرسان آمن
حاضر لیس بعد لدر عضو لولاحرم مکافی لدر عضو محرمی کرکه لرغبه بغیر
باکها علم نه الفرال معمر لدر عمر کرکه اصرار حجاز لدر لی لعجاز استوفه
وتحصیل کیمیا مبدل لور طالب لعرفه ولعه حشمتها رزش شوفه
ولر لی صاری منزلی سعود ورتحصیل کال زوکل سیغ لرنغ ربوه ولمز
لعلوی وزوج متجس لرجزوج سعود ورتحصیل سعار همزه لسعار طلاق
سعود ورطلب بعد تأیا حرلم کوره جویش رفوه وطعا واصلاح نزلو
صحیح سوق لکمل لدر شه مهتر لدر سعادت وعوفه ولی لعصا من جزیی لیست

رهبر
که لدر صرف سکس معلول ربوه ما تحاکمنده ولعه لعلل جمع فلکل آنهای جمع لدر شاد
جواب تاکوکبه شهرلر کوکلبر کلمه کوه نکلر کوکبتوفیت
لرطاق مسافر وللوفه وفره سیما وروشاد ما صره عطف وعهد لر لی مصرفه
وسعد لرواه لی لی لدر صار لدر وصحه وکمال عاطفت عضو مهد لعلل
تاکوی عظمی مکه لجوار تربه لنبی صلعم حضره لعصر ابو لدر عصمه
لله وعال صفوه لاسلام وللمسلمین حلد لرام عدلها منوه وکمال آمد
عال مثال ولعبر مثال در لغه لعمال مزبره صاری لاقتعال سامنه
حقوقه بتقدم عفوه لدر استقبال عفو وطعه لعظم وکرم بجای آورنوه
ماجح مارکساعی وشرح لانتباح وسرکرده لوکیط محضر لدر سطور
بزور روی موه لعلعصی ومحل لمستعصا محامد لحمد والوصف لیس
وواجب مطاوعه لدر لانافذه کمه فرموده بفوقدم معلل معجب متعال

ومطلع کشاد لعجز والرلاس من سعی بلیغ بینیاز
تاحضرت لم یزل جزو ابد لدر کلمه سجاده کی وخواه سکس حواله باشد
عصر لدر میسروا رمهر عطف وموضع عصمت عفو باعفو مزین ومحل آمد
خطاب بدرکاه لله تعالی ظلال جلاله لشفاعه عکاظ
لدر وقوف کرسکس قدم مبارک محاذی لمستطاب لدر لی لمواعده محمدیه
عفو کاسنکه فتحای حاکیفه لدر عضو محرمی کرسه ومشروفه لدر عصمت
محرم عفو باعلی حد لمستطاب لدر سکینه لدر مطلع لدر وآیه لعاصمه
در لدر لیع عشر شهر الله المکرم المحرم فاضر کمه حوراه لدر کوکه حاطر محاذی
سکفه ما لحمد لله سبحانه لدر شه وعلی الدوام لدر نزه مرتبه تعالی مناوصه کرلفن
سرافرلدر لمفوه روح حاکیفه بشر لشاره عاله در لغ سوه ما نطاق عبوده
رسمای حضرت سه علی سعادت لدر لدر لدر حاکوسی عروض لعلی لدر سکفه

ندای

معلوم نیز اگر ممکن نام و نشان بیاورد که عمر را چه کرده باشد و صید
لقمه بصدای بجاره کند و مع هذا اگر مستغرق سماع و باز ایستد و در
فرزند و بیاید ما را از زلال آن آبروی عجیب نشان بنا مرز سر اگر اقتضا کشته
اشکال بیاورد تا مزد اگر ما را مال کشته نگاه دارد سایه نیاز
آخر نه من تو دارم و رایم آخر چه فت ؛ کابخی نیم

لله بخلاف ماضی اگر استقبال جوی و عمر دراز شش سماع معمر شکر
نامزد لفواته مکلف عمر و حال در آید باد جواب

همیشه با این فضل اگر عمر او بسه از عمر و حال گر نخورد محو و سطهار
مطلق امید فرکس و وقت خار از کوه مرد الله العمال صلاح الاشت محمد
در ره ما نخواهد آنانه و وقت کار و امید بی خطر بی فرو و می لطف نرده
ضعف رساند نه ما کشوده بوسند و لعنه ما لبند و بوسه نه سنه ما از شراع

وصال الاستر و لبع و دو و لعوا گی در عصر آن سند بع نوط آلوس آن دره و نوال
و نفر ربوی امو و مرا حمد ل و معلوم و صحرا حاله معامل آن کو اسوار
بعوض فرس یوقت کفته بستحان رسانده صورت در فلان بن وصوفه
بوده و فلان و فلان حطب و صحرا و مال نوسر عمر و بسر عمر و سر حالو و بر خاله
و کسی اگر فرز کر شش عمر از نبع بوسند و اگر از و کحال کشر سر طوق
بعد از نبع آنر سوسند خطاب برادر تو جلب اطال الله بحاره

و لکسا الشعاع تلاد به محمد محل صل تجارت بحیا به و فضر و دعوا نه ما محصور
لا لاع کید و عظم شوق حضرت عمر دی شر و دیا نذکر محمد شغول امر و فوا
بعد از عمر تا صاح حشته اگر کسی در نویسد از حال سلامتی و اسم
عاقبه بعد از نوشتن معلوم کنند که عمر کسی ما و اما کا در محصل قصر مکنند
متناول و در قول معنی لعوا را از نبع و عمر نمی ما نه حکایتی عمر

و وضع الفاکون از نوع محصل اشتغال نخه و علیها و اشغال محال خرد
عمرت از نه جه هیت او نسوزان باد جواب

سعاسته کار از عمر موزه محمد العاوس بحمار محمد طوال عمره و در عصر
حصه کام ما اگر کسی بر سند و حلاکر شد و اصوا گها عوض نوه مطالعه
در عمر نوع ما سکاح محمد العوال سلامتی سماه ما سکاح طرا با شد
صوت نخوف و لال و لعوا خطاب فرزند طال عمره
مطاهر مستاه محمد حرافه ترر بحال و قول شوق نخواند و مکی و ارجان
الصم و از الطوبخ ما الصرا معلوم کنه کا اگر در مرد مسح الی سنه کی یاد در
اگر ز نه و اگر ایکه ما اگر ز رفته کی نخط اگر اد آگر ز نه عاقل سنه گو نع آنرز
اگر ز بحال شوق شش فرز نکاته بسیدن کنه و نکار اگو و الله و اسش
ملول شوق عمر در از ما جواب جبر ایکه و ز نه آیوم مرد

در عالم لهو فرزند اگر عمر الحاد شد ایکه محمد صر بوز
نفر دره و سر عمر سینه ثمر الفاظ باج لاو و لاو قره الصم محاسن الطوس
حمار حسن طال عمره باد مکه عمر عرش از سر ربوفا
ارسند و بوسند و حلاکر شد فضل الدوا نع افراع او و نع
نشه نعلم عمر و با ضاف و آلاو سلام صحا با نعوق صاحب اخلاق و کمال دل
و جان فروع فروال الفرم و از مطالعه لعا از عمر فرزند عال العر حال
حصال الصدا فلان مکتوب دخته دعمر و وزند
فاحصل و ال تند از حسن بوسند و زند عمر مسمر حال طال عمره با
مکتوب خواهر خواهر و دختر عمر و دختر عمر و دختر
حالو و دعمر خاله و کسی اگر حمد نه ایشان بشر و ذکر او و از کر ما شه
مرد از نبع مکه مار بوسند و اگر کحال ربوفا سمحه مکه دعمر و دختر خواهر

و یکمهر و الا ارض محمد یکمهر سر نویسند مکتوب غلام
معه و علل السلام بخواند و معلوم کنند که علل جواب
بوشته علل رسیده و احوالها بوشته بوفو معلوم کشت دیگر چه نویسد
مکتوب اهل صنعت بالعربی و یکمهر سنی لیسار
منعم الدر محمد ملک الصناع علل الدر خادم عتبه حمد و ثنا و دعا
و بعد قبول و خدمتگاری مشتاق غلام فلان معه بکمهر یار و اگر لایق صاحب
بشغل العمار باشد بنویسد نام الحداد بکار عمارت و الحجر منجر للبصر و اگر
بزرگتر بنویسد جمال الصنعه فخر الحذاق رکن الغرات مجمع المعدنیات
بعد السلام الفاخر و اگر خطاب بزرگتر بوفو رونق بازار و جمال روزگار محیط
بعد الدعوات الی مهبط نافهای مشک تاتار و اگر خطاب بزرگتر باشد فرزند
الجلیل زین مهالک الغمار زین مراحل الحذاق بعد السلام و اگر قصاب باشد

مثل اما بعد

فخر الدر الفتق اسوة الدر المتخاوة و الدر وه فاضل بعد از نام و القاب و
و عمل بزرگتر پیشه کاری را بصنعتی موصوف کرده و اگر عیال را بالله
از ارباب حرفت باشد اگر رسانو نویسد بعد از القاب صفت
و رسانو لفظ الحذاق بجای التقبیل و اگر حرفه بوده از الفت
معلل الملة بالاحمار و اگر کبریو نویسد بعد از القاب و رز الهر ابن جمال
المجالس و امثال الدر نویسد ثم ایها الاولاد الرشید کل واحد
و ایاتان لاطول السرور لهذا جمال عیش خطاب و جواب بعد
بعد الملک الوهاب و غایت مرغوب هر یک حکایتی خوش یا سکایتی دلکش
بگفتن کشود و در ضمن بعضی مخاطبی دگر بزگوار شاید آورد نخواهند
و در اینجا بزبان و محاورت مخاطب قلم را اینجا و بعقل خویش کردن
میکفاید و بهر یکدل هر کدام از اخوان بزرگوار شاید آسایشی بجان

فخر

مؤلف فکاهی بر ساند و در عارضه خزان اشارتی و لطیفه گوشزد کاهنده

باب یازدهم در بیان حرفی خرد محاورات و لطایف

مشتمل بر چهار فصل فصل اول در بیان خطاب
و جواب معشوق نسیم باد صبا بوی دلستان بر سان
بعاشقان جز یار مهربان بر سان جوابی بنیاذ عزیزی بینیاذ
رواند ار توقف بین زمان بر سان بروی کن از رک خود پرستی که عادت
بد دلستان من این طرفه دلستان بر سان سکالی دارد محبت حال و ملالی دلدار
در سوق عهد و وفا جهد حزن و ملالم دلستان بر سان لاجرم
علی بلبل گلستان صباحی و لی مهر سپهری و لی ماه سمائی و بری
و لی نوخواسته جمال من معشوقه و مرا لوعان اشرس
بلغک الله جمیع الآمال و متع الله بدوام الاقبال

کرم چون شمع بود اری سر انداز
دوم بر باد دهای داد خویش من
که هرگز از تو من دل بر نگیرم
بجز تو در جهان دلبر نگیرم

کرم بگذار ازی اندر بوته غم ورم افسانه کردانی بعالم
که هرگز از تو من دلبر نگیرم بجز تو در جهان دلبر نگیرم
کرم دامن کنی از غصه پر خون وگر چشمم کنی از گریه جیحون
که هرگز از تو من دلبر نگیرم بجز تو در جهان دلبر نگیرم
لکن شه حدیث کنم که استدلاء و الحجج الشهی آن محمد زاد فی و سعلاه
بود از تفق آن مطلوب است حجت حلاء با سهر سان و حول مسکن
مکنز حرکه لیتق فی الارض قرطاس و لا قلم
و الامداد و الاشیاء از آورق حوقه تصور و بار که سوحه رکاکات
جمال با عمار جمال العمد و عالی محالس العمام محالظه اروام سوزد
اوذ دلال حوض حمیع بود و لمزال مزید که عوضه کاهی
حاصل دنیا دمی باد و پست جان بر و بردن است

ای حضور دوست بوده ن عرضایع کردن است اسحبر الله العبد
نعمر لنفسه جوال کر اعمال جز رشته بدر فلاق نشود در تقاضای شرت
لقصاص ضرر لفصال کی در خیال صرف آید

آن دل که تو دیدی همه خون است اکنون وآن دیده ز اشک لاله گون است اکنون
سبحان الله که با تو آن روزی چند حالم چون بوده بی تو چون است اکنون

ولمن همه خود شوار تر لکه تا اتفاق با بد فراق لفظ هرگز لکنز لغته
لوه الشمس لاشرق سلطنتی خلعه ما سرلوا لکو

نه پرسشی نه سلامی نه نامه آری بوده هر آینه اینها تقدمات ملال

آن حبر حال در لکفو همه ما دشمن همه اشعوا لا لمدوار
سلاو کرشمه با سکام همه صاحب لریق نار فرهی لا لمنع
مکاتبه آن عمر تحیر ناظر لعمر لفراق لاتفاق بهموم نسیان لطل لشقو

ازان طرف بتذیر ذکال او نقان وزین طرف سرف روزگار با شد

جواب معشوق

ای بیشه اهل معنی بس صفا آورده کز مقام دوستان بوی وفا آورده
راحتی مساید از آن روح روح عاشقان آخر این نشور دولت از کجا آورده

طلوع صبح کامران مجمع مهار ان یعنی عطر سحر آلمحصول حلد و سرمایه
عمر و زمقا و معصوم لزر حوانه لانس سلوه و جلس حلوت
و سمع سهار عمر و نعمه تهاء کبر عمر المحبوب و زنه المعشوق مدر مروت
و وفا محرس فتوه و سخا مجمع حیا و منبع حلم و سخا

ای ارنمه دوستان کر نیده محبوب قلوب و روز دیده

لصام الله جمالها و قدس عاشقها طلاقها در اسرف زناها و لطف
روانه عمر جانه لمرور کالمه حال حلول کبر رسمه و بوسه زبر جمال ن

فصل المطالعه مالیده

دیده بر حرمهانش مالیدم حالی از آب دیده آن نرشد
خط مشکین او چو بر خواندم مغز جانم از و معطر شد

منظوماتش همه حمال آلمعشوق و لبرا و منثوراتش همه حال لمرکز
عاشقان لانگشت نما

بکی نامه را رسیدم نشانی چو گو همه که در عین عبر فشانی
تو تازه بچون گل بشگفته خوشی و خوب و خرم خود روز جوانی
چو طبع تو در وی قبول لطافت چو ذات تو در وی هزاران معانی
بخطی چو زلفین سنبل مسلسل ولی بچو آب روان از روانی
با صاف و آلاف مفید ان هزاران هزار ان هزار
سلامی چون جان ما نثور سلامی چون نسیم گل معطر

سلامی چو خالی از جله کدورات سلامی چو گشته بر ز الطاف و انوار
سلامی چو با سعادت گشته همراه سلامی چو با سلامت گشته همبر
سلامی با نهار ان راحت روح حیوت افزای و پاک و روح پرور
بسی رعنا تر از گل بر رخندان بسی زیبا تر از سرو و صنوبر

لمصمر حال لعمال عمر سنه و کوکبه عشته کل عالم بهمر نوبهار عاشقان
دمهن مال و لسم لعالمان سنه عمر سمر آلمحبوب عکسار سمر لان مزده باد
مرکه کل عرفی او در لفضا فرو لفشانش حسته باد و هر که خار غرفی او
او نقمه نیه لرکال و حلش کسته باد نه نوبهار و لتلاع حال محمل
آخر دوخال در عه نضارت لبس که اکر مصمر لان عالم و محرر لان عالم
تا آلزدم کدم بدم رسنه لصور صمر لشیق و محبر سمر لاعراق نماند
سخن عرفی لمعنانی و لذکه لرسیاهی سان نکوه نماند

اشتیاقی که بدیدار همیون دارم مدتیست شرح که محتاج بس طومارست

فصل دهان فتح و مدح آنحضرت و سخنان رحمة سلمه کهار آورده بود

از نامه رسیده در کتابت عبارت عنه عن ابراهیم محمد در تصدیر

امر مصدر و مورده ۵ اذا لم یکن بینی و بینک مرسل

فرخ الصبا منی الیک رسول حوی علم الهی کنه الجلال

اساس محبت ملک بندد نم جشم قلم را شرم دارد

کوسوی جشه حیوان فرستند و نزدیک الصلاح الی الکذب مباذا

خاطر اعاطر اکدر مزاحمت مدار کمفوله لرسیابی محاطبکم کلا و زرد

زحضرت تو کی ابرام دوردا آرام نه از فراغت تو بوده بال نیم

ای حمد بی محدود و ثنای بی معدود لایزال حوالت حوادث

و لایزول بحمد محمد نبی طبع فرمود و الاوام کل الاوام اسد الف

کلوا و لا تسرفوا خاطر و گوش بیدار و سرکشی پیش ناورد

چه لشکر کز بکلف حرفی باد بوقی حمدلله و لولا یمان

همسایه حمال افکنده لاکه وصف برزنشو امر حال و ابعاد

و دلتنگی ایمال را احمال مریز و شرف حضور را علی السرع بحال

لرزنده مفوا در زیر حمال باد و لعال عضه صفو

در نامه نیز جز بکنجد حدیث شوق کوته کنم که قصه ما کاز حلوست

حما عن الدیار محمد سلام و ما سکوم

بکام دوستان و زنج دشمن فراوان سالها بادا بادا

مکتوب عرب چنین نویسند

حمد الله تعالی ظل الله علی العالمین و لازال احسانه مصدر الطالبین

الصادر و بابه محط الرحال رجال الله العارفین و العاشقین

اما بعد اعلم ایدک الله تعالی بمدد السنیة بعد تقبل الارض مزعضه العلیه

و تمهد موالاة الدعوة الصالحة مکان الحبة بعض و نهی لزوم الله

العدو و علامتان من التقرب المضطرب الی استعمار الناصحین

من نکتة مرجمة الامام امراء السبعة الله یومن علی الرشاد

الطالبین و من الدلیل لیروم لایکم الزیارة و لیس من عادة

التردد علی ابواب الحکام کسایر الانام طابا منهم المیاومات

و الامثال و قد جمع علة کثرة العیال قلة المنال و لعلة یتعرض

لتفقد علوم لطافکم و لسان المعونة فی شی یسیر من اعطافکم و لا یجمع

علی حضرتکم عشرة کما قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم و الله فی عون العبد ما دام العبد

فی عون اخیه المسلم و المسئول من الله

سبحانه ان یعینکم فی جمیع امورکم

و ینصرکم و یعطیکم فوق ما سالتموه

امنی لسان الحال افصح من لسانی

و حالی عن لسانی ترجمانی ۵

و انت بمن رماه الدهر عون فکن عونی فدهری قد رمانی

فی الملغات

ز جملک سرت مستهام البالی	حتی انکشفت لدی الوری احوالی
محروم زنشت دیده و زدل من	در سحر وصال از تو بپاشد خالی

نفسی فیک و ما احالت لحالی

حسبی بیلی و لا یبالی بالی

باز آی که از جان رمقی بیش نماند | تا حالت دیدن بتو بخشم حالی

اعذر ارفع حبه فی البالی | قد احرق هجره جمیع البالی
تا دلبر من روی ز من کرد نهان | قد زال فواهی وما بالی بالی

بالله علیک یا خلی البالی | هل فیک ملامتی وتدری حالی
قسم میدهم بتو ای آزاده خاطر | از برای تو سرزنش مرا میدانی
گفتم که منال وگر بدانی حالم | از من بهزار بار خوشتر نالی

قلبی لدیکم طول اللیالی | میلی الیکم فی کل حالی
داغ جدایی کشتست ما را | کس را مبادا داغ جدایی

بهنگام سفر گفتم بجانان | چه خواهی از مغانی نازنینا
ز نرگس ژاله میبارید و میگفت | اریکم بالسلامة عایدینا

حاصل ز سفر نیست بجز غصه و درد | دایم به سفر خون جگر باید خورد
هر روز فراق دلبری باید دید | هر لحظه وداع دلبری باید کرد

سلام الله ما طلع الثریا | علی تلک الشمایل والمحیا
نسیم الصبا بلغ سلامی الیهم | بفضلک واثق فی الهبوب علیهم
وقل لهم وان کنت غائبا | فقلبی وروحی حاضران لدیهم

با دل گفتم اگر مقامی داری | وز یار همی لذت و کامی داری
باد سحری میرود اکنون برخیز | بفرست بدو اگر پیامی داری

با دل گفتم چو دلبری بگزیدی | بنشین و بگو که با منش چون دیدی
دل گفت همه میل بجانب دارد | میدان تو و این سخن ز من نشنیدی

گلها و لالها دمد از خاک و خار ما | بر یاد آن رخ و زلفین عبیرین
از ما جدا مشو که ببوی تو زنده ام | ای یار نازنین من ای یار نازنین

آیا چه شد که آن بت دلخواه نازنین | از ما کناره کرد بیک بار این چنین
یک ره نوازشی کن و زما عنان متاب | یکدم رکاب رنجه کن و حال ما ببین

از آرزوی روی تو بر ما چه میرود | چشمان اشکبار و جگرهای آتشین
بشکست ناگه آن همه عهد و امید من | بر باد داد آن همه پیوند آهنین
ما را امید آنکه پس از ما هزار سال | کارامگاه ما شده باشد دل زمین

لغیره

قاصدا این نامه بر کو کز کجا آورده | صبحدم در صحبت باد صبا آورده
آشیان در جان و دل کن زنگ طغرای وصال | از حریم منزلی بس آشنا آورده

رباعی

افتاد مرا با بت خود گفتاری | گفتم که ز من سیر شدی گفت آری
گفتا بده آنچه اولش زا باشد | گفتم دومش چیست بگفتاری

رباعی

شش چیز ز من برده ای جان و جهان | عقل و خرد و هوش و قرار و دل و جان

شش جز عوض خوامت ای روح در دوان خال و زنخ و زلف تو دام و شکر دهان

عبر نسیم او کند در بیوت شکر ز نی لعل تو ریزه کند

فصل دوم در تهانی تهنیت وزارت

یعلم الله که چون بشارت سعد که منصب فرمان و مسند صدارت بعالی جناب
عصمت مآبی مخدومی فلان الملوک والامرا ظل الله فی ارضه و خلیفته فی عرضه مزین و مؤید گشت
و اقبال خزانه ملک سپهر آسا شد و بعد خلاص لباس انجاح مطالب
و ابتهاج مصالح عالمیان بر کشتی که لوای امر و رایت عموم حال امر و اهالی
ایران سایه رحمت او گردد و عرصه ایران بشخص و فضل او فردوس
و معموره ایران بعدالت و لطف او ارژنگ شود

باش تا صبح دولتش بدمد کین هنوز از نتایج سحرست

حق جل و علا را حمد گوید و ثنا که مجتمع جمیع علوم و جامع مکارم امور کلام
ایران و ایمان و ملاذ انام و ملجا انس و جان و آله تهنیت بعمل

چون عنان عزیمت اقبال بمتابعت اقبال منعطف گشت و اعنه امور و ولایات
مملکت بقبضه اقتدار فلان الدوله و الدین قرار مستظل گردید
و بحر اکبر ما فوق سر بر فرمان او مشتعل خطر مکث کفایت بخطاب
ملک الامرا و الوزرا مخصوص شد بر فرمان او مشتعل خطر مکث کفایت بخطاب
ملک الامرا و الوزرا مخصوص شد ملک الله ملکه

ماه او برج حصر را شامی مانوح الطاف و اصناف
و عطاف مخصوص گشته در فجاج شاکران و مسبح کشور و محفوف
تنوع اصناف عمل مبسوط مصالح کافه برایا و معمور منظم احوال
عامه رعایا حلاوت توفیق بالجمله حاصل و عالم امر و نهی فضا کند در منصب علیا
مابقا و ادام و لیاکی بشری بخوش دیه کمر زوال ال تهنیت
نکاح حق علم و علامه امر و آلاء پیشتهد باطلاق ایجاد عجز و قدرت

مولده بعاکوبی جمال اعلی شعاع امر و مهر سپهر اقبال خاقانی مضی بعون الله
صحه و عافیت جوانی شکر بالی بحال کرد و خاصه سعد شمار رشد
بستی ارتقاء حضرت نبوت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و شروع
و با فلان قبله متقرع و مرکز مجد از وصد کوکب اختر الطباء للطلعت امید و اقران
متالقه اصل علم بکیدر کبر رشد آماشتند در عنفوان و بر کرسی و پایه
تهنیت بوفاق علم الله عز فلانی له و جمع الشمس و القمر
استتباع اقبال فلان الدوله فی عروج و مهر اختر سپهر سعد کسبا الی بیان شده
اقبال فلان الدوله خلد الله ملکه بر اختر اجتماع سبع جمعه و بعد از هر فاسیه حلاوت خوان اقبال
خجسته شایسته و بایسته حال و خلود و اشد کوکب مشتری

طناب خرگهش اندر سلامت بهم بسته بادا تا قیامت

تهنیت بولادت پسر

المنة لله تعالی که اختر اوج جلال کوکب اقبال طالع کشور و اختر سعد اکبر
تازه ریحانی مرتبه و بهجت و ساحت کوی آذر مرز بعین عنایت
محروس و بسیط ملکی را الله تعالی لمه سایه و رزدی بال معدلت طالع
سعد مولود گشت از فرقد و شش عالمی منور شد
و زود و لفشن جهان معطر شد اقرباء و عشایر را سبب ابتهاج
و سرور و شی حاصل آمد خصوص مبارکزاده را که تهنیت عدم میسر نشده
و لهذا بر لزکانه نثار حمد و شکر و اجب و لازم گشته و العذر
عند کرام الناس مقبول امید که این مولود مسعود
تعالی و الدین کوکب بخت اقبال و اختر سعد شده هکر و الدین و مربی خود
حق متعال او را مرزوق و مرزوق و ایشان تهنیت بولادت دختر

یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور

حمن اسبع لمخلص معاکن و محمر سولیجی رسنه کا امر بحر الله فروزنده کوکی
تبافر ولد محله عدم شهولی رسیدار وجود احمر ولرتق اوقی عصمت
استره رضی فوده لمعابر وسع ردل مروجه ار مجموع متوقع کشور رجال
افلاک مالاجتمر حرافوی رالسبر لک وحتری لازنه حرارته زرو وجود
شرف طالعی کی نزور رالاول رشیانه بجود شابد نسل وحمر لرلیف
مولابر رکاح لشهر ولد رلطائف عطایای محمد کالشهر وبعطا برکا رووجود حرمت
منتشر حی شود وامنر ولاکرم آبنسای مرزوق محمد ظهر وعقدم شریف اورا تحفه
ومجموع عشاهر مبارک مهرانه وماموال بلطف شامل حضرر واهب العطایا
لرعاقله خاندلرسیار ولرعقله جودکسان راه درجمر سترو صلاح مبدوه عصمت
بجاج ممتع والفه موصل موصله تهنیت سث قدر

شب قدر تومبارک بوده وبرمیمون مه طاعات وعبادت باجابت مقرون

مسامر طاعت موسال درمشهد رکاشرف لسالی دراسس ماهر رسایند
ولکه سلامت رمزعه رکه مستمع اقاضر حرلرعجمار ومسدلم لعجابة
وعلامات وشامل رفکر حمر مخزوی لمعطی لمطالبی لعالی لعالمان رسال

تهنیت عید

هم ره جان توحرز طاعات ماه صیام مقدم عیدت مبارک باد این ایام والسلم

ای طالع توعید بزرگ جهانیان امام عدفطر شرفت جخته باد

وصول لام ولوقمر زکلمر وعصول عمر بانولمر کموسم شانایتهری مصر محارو
جمع وال الملوک لرتعظم الله تعالی جلال امره مبارک ومیمن اوطاعات
وعبادات مقرون وقوم سعلی حال لاده موفق وراکر عید قبل مباشه

حمر ولسنه سبوپسته رخ بخت توکلگون باد

اعدای ترا دیده ودل پرخون باد

ای سرور احرار جهان مقدم عید برذات مبارک تومیمون باد

مدام عمر توبا کمی وسرسره ولاکمال سایان رمحمر لرال وبکیانه حمدان
فالال الاوله ولاتر جخته باد ولولما وحلمر نمر خدمر سرور ولمعدی

بالرهه

رمعنی تقریر وقمر مهمر حی علمر وعلقم کعدشمالی وسایل حضرر لمر محذوم قطما
واهالی بیمع وقته مذلاشتی وسکوند

جخته باد ومیمون مبارک ومیمون مسعد طالع وبخت جوان ومیکفال

ازان اوحال لرحوالی عمر ومحمر سلال تهنیت نوروز

رورت همه فرخنده ونوروز مبارک هرروز بدیدار تو نوروز جبارا

مدام فصل ربیع ار رفیع لرعشر مثل اکاه لمر اول عشره وکمار انسا
برنمر ملک محض مخزوی لمعطای لمر لمحال طالع مبارک ومیمن باد وحمد
وشمر میمون تهنیت بمردم جهان

قَدِمْتَ قُدُومَ الْبَدْرِ بَيْتَ سُعُودِهِ

وَأَمْرُكَ عَالٍ صَاعِدٌ كَصُعُودِهِ وکفی بالله شهیدا

حمر مترسند وشمار مدام وفضل رسایند کا بحصول اعمال وصول
سالار وجمع بمراد وثوار موفق بمقصود وعود وکرم محمد مر لمحسن عفو وانجاح
سمر حضرم مشروع وکرم موضوع جلایح ناوالی مدرک کشور والی لبکامل لی مجرد

شد دلم بود آشتی ارزنه بداد بی جای

بدان که مژده وصل تو ناکهان آورد سحر کلید محمد سلام بکشاد

لمر فوالمحمد دین متین لمر معتمم رسایند رالله تعالی لمر تکونوا
بالغیه الا بشق الانفس بمراسد تجمل فمن دخله
کان آمنا بنده محقق لمر جمر محترم وکعبه معظم ورکن ومقام
ومشعر لحرام وموضع حمد کا محل استجابه دعوات محصل مشتهر مطهر وتربة

مطهر و مرقد منور حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه
و رسیده بمقصد و مقام مراد و موعود شده بحال و حدیث
علی الفور بکه رسند و مهار ریخ و ماند که اگر لطف و مساعدت
فلان حرباشی شود و علی محروم شود بترک حج اقدام و عزم تحکم کرده
حدیث کلال و ترک توقف و پرسال کوتاهی و ماندگی از الهادی
مقدر جهد بها پا بسار بظهر مکنان باین باذا

تهنیت نامه دیگر شعرها

بیا که مژده اقبال جاودان آرد که باز از سفر آن مجتبی زمان آید
خوشا دماغ که عطر شمیم او شنود خوشا دلی که بمهرش بود مخزون دام اقباله و لا زال افضاله
باصطبل اقبال و وصول بحال عبار که وطالع سعد
فتوح سوی یمن و سرور سوی یسار سپهر زیر رکاب و زمانه پیش عنان

بوطن و مکان بعود و فرزند و عود فی بحار سخت کرد از کفر و فاق
بسحاب رساند و صلال حاج را سترو لخ فرود آن علی مفوف
و الحمد لله و المنه که مشرف و عصر لطف لطایف عواطف لفرانه محفوظ لیت
و لم یزل شرایع علایی محفوظ سده جلالی ما عدم طوارق لکم لطف
و کرم نماید لاحد لا توقف و لبث در که ما آن عالی صدر ریخ راه ساید
و کوکب لامع عطف جلال ما فشاند و جستگی و ماندگی زوال کف قدرت
بحریر علم عز جلال تصرف قدم کفانه باجمال مصروف مرادات کل حال باد
و مکارم ایام بر ساحت کرم زوال باد تهنیت بصحت

از علت

تنت بناز طبیبان نیاز مند مباد که دوده ناز کت آزرده گزند مباد

و خود ناز کت آزرده گزند مباد بعلم که خشندگان عارضه
در مجلس عیش و محفوظ کوکب عظم پخته خاطر خسته دل کشور و آرش

و وظیفه تهنیت حضرت دریافته کند لیالی و ایام بر مراد و احوال کشور و رعایا
جوانی عود و بر و سال بعدد برگ سبز کنار شده
نه هر دقیقه بیاد خاطر آید که خود هرگز فراموش کرده می
فصل سوم در تعازی

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا
فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
وَقَالَ عَمَّ نَوَالُهُ وَجَلَّ جَلَالُهُ كُلُّ
نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَقَالَ عَزَّ شَأْنُهُ
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ
الْمَوْتُ كَأْسٌ وَكُلُّ النَّاسِ شَارِبُهُ
وَالْقَبْرُ بَابٌ وَكُلُّ النَّاسِ دَاخِلُهُ

گمان مبر که جهان اعتماد را شاید که لازم عدمست انکه در وجود آید

دنیا که مقر آلام است و مقر عالمیان لیس بدار قرار فالرضا بالدنیا

والقناعة بالعقل شغل خرد و مخالطت بشر وبع او محتج لبضر ونفع

باهر عزی یری واسر محبی محنی واهر حیا مجانی

زین بی وفا جهان مطلب راحتی که سهدش وین زهر کش شهد آمیز

عضل اهر عتس لکم غری ارسایذه ذکر واقعه سحار کشه وعاقبة امرهن

که لولا اینا فی المنام فزعنا

هر زهر که دست خرج کرد آن بخت در حلق من بی سپر و بی سامان ریخت

لعن الله عمر ولا سقی الله بماء الرحمة ثراه

وجعل مقاعد الصدق منقلبه ومثواه عدم را بوجود

بهار و سعم را بصحرا آرام حشر و بعطل حواس را عینی بالانزه دانست

وعمر را حیاتی نامزه شمرد و فرصت عمر بدانسته عمر را مغتنم و حظ از دنیا را

برمجامع انس بالختار کرد و وقت را بخال کرد

اکنون چه حاصل از نقض تنگ روزگار کان نطوطی شکر سخن خوشش زبان ببرد

دل بر سمر عمر نهاد مصلحت جگر عمر وقوف یافت فغان برآورد

صُبَّتْ عَلَیَّ مَصَائِبٌ لَوْ اَنَّهَا

صُبَّتْ عَلَی الْاَیَّامِ صِرْنَ لَیَالِیَا

و نفس سرکش کالمال غصه در مرطه محض مهلک افتد و لمال عمر باطل

مجنونا مفوط اشوقه جهان تاریک بی بینم ندانم

سیه شد روز یا شب را سحر بینم نه از خورشید خبر نه از مه و اختر

لمر خمر و نه لمر خماگر لمعنی قول لمر ماجر و لمر حکشه و قدره حجون

مشرة و مکاکیا بمسنة غولبن اکم لبر بحتر والم لمر ساحر سنی ابنوی کم شوق

ولکن لمرده لمرشاه راه دل عمل کن کم سال لعمر فوجه روزه در سون

مشرمسة و شبر در تبسجا کشد و سحر در سهر بصبح و لبخاذ بعد لمران

عمر خود همین عمر آنست دل عمل کن ما شاء و عمر لمراه سند دل مستند دا

کنت کهروش لمر سکالان در سر لمن و الا لانذر ربا و قصار سجانه

جان ندانند و بچکس نمرند عمر و عمر ندانند

سر بقتول بباید نهاد و کردن طوع که هر چه حاکم عادل کند نه بیداد

همه لمراه زمانه در بیش لمر و سمکان لمد و عقب نوبش لمر نوبت لست

خیاط روزگار ربالابی بیس بیر آستی ندوخت که آخر قبا نکرد

لکنهر لی محادم محی لیست وظهر طانق باحکم حق تعالی حجابه نصفه فناک

فحاک کجا رفت جمشید خورشید سلمی و منوچهر شتری جبر و کاوس لاهو

جمی و جیر بخمر کرو تهتی روین تن و کودرز کنه ورزو فریبرز لبرز کرز

تعالی گوید انه همان دهر پت کز کبریای کبریا ذوزد ارا
همان جرجیت کز قیصر کله بربود و ز خاقان بسر فطه آنست
بقضا رضا دیم و گوییم انا لله و انا الیه راجعون
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب محروم نماند و فوز کبری

بحمد الله ازین ستاره فروشی بحایت حور نشیند بحر معانی
اگر شاهی از خم سفال لعل معانی نماند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
غزو بحر و قوت و مغفرت بی پایان گفتار و خضر مخدوم رسالت صلی الله علیه و آله
و اغوا له و اثر اصحاب کبار و اولیای ستار و آفرینش آثار فرماید
و الحق دریغ خواهد گفت در رشتی و در بیع رواج طران نخفی و
علی الدوام بر اعلی مقام بر سر شاهی مرسم غزا در شاهد

بتعدیم

بتقدیم رسانی لاعوان و سپاه و نوکران شما در می نمود بر جمله آنکه
آنچه گرد از خاک برد انگشته بود در خاک نهاد می تواند دید
مانع از عمل کشتن نصر واقع شد بیاد کار آن زر کوار سپاه شما
محمد و آله الطیبین فصل چهارم در محضر نامه و عهد
نامه و سوگند نامه در صورت محضر نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الشاهد علی مضمونات الخواطر العالم
بمکنونات الضمائر والصلوة والسلام
علی محمد المصطفی ذی الانذار والبشائر وعلی آله
واصحابه اولوا الابصار والبصائر وبعد

الالباب

فقد قال الله تعالی ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها

فانه آثم قلبه بنابرین معتمدی لکه پسکتن بلده فوردار
خصوصا ایها بالاکرام والاعظام از قضات و علما و سادات و مشایخ و صلحا
و مشاهیر و معارف و اعیان و کخدایان اصلح الله تعالی شأنهم شأن البلدان
که نفوذ ایشان تمام در ضمن شرایط ایشان مرعی و معمول محکوم و معمول
الیه و معمول علیهم شاهد نفوذ لازم که حمله بسایر مشخصات و رسوم محیط
مشهد مبرک عالیان در قرطاس طاهری لدی الاعیان شیرازه ملک طراز
ثبت و مسطور و مقرر و مسطور گردانیده و بطوابع مراتب مزین گردانیده
بعهده ایشان بعضی در صرف و قبول و حل و عقد امور حسبة لله تعالی
و طلبا لثوابه و هربا من وبیل عقابه و امتثالا
لقول الله تعالی وأقیموا الشهادة لله بشهادت خویش
رسمی که از قبل این مطرح رای و مشیخ فرمانده و ما یشهدون

لکاتبها یعلمون وما کانوا للغیب حافظین فان
الله لا یضیع اجر المحسنین وذلک فی الشارع فلان
در صورت عهدنامه قال الله
تعالی واوفوا بالعهد فحاصل آنکه مطرح و مطاع این منشور
مشتمل بر ملکه عجاله قرمسالها صلح الله تعالی شأنهم شأن الوری ما عجم و عرب
لعظم جلال الوزرا و اعلام الدوله و الامرا سوگند عهد و عهدنامه
و اتفاق و کونفدراسیون که لوازم صلاح و فلاح مجموع خواطر و کافه انام را بکدیگر
صادر و الیتیم شهد و احتوا و عهدنامه و ادشم او و شم و لیح و طی سمانه
فاشعة شامل مواضع و خلایع و سایر حمرش داده سوگندنامه
و اوزیر بدل مسلح سپهر اقتدار و حشمت و شوکت و فر حمله محاطات
دیوانیه با ایشان به تنفیض و تنقیض حوالی کونه و نزر حمله مجموع مفاد

شد نذر بشرط لکن طرف رعایت جانب یکدیگر را لازم شود و ضبط و توقیر
و تعظیم بجای آورند و اگر عیاناً یا بالله تعالی یکی از ایشان خلاف
این شرط بظاهر شاید عصیان الهی تعالی کرده شرکت و لا تنقضوا
الأیمان بعد توکیدها و مستوجب عقوبت عظیمه و تعذیب
الیمه شود نزد معبر جمیع حاضرین مفهوم گردانند و در دلها
ما فی الضمیر

قال الله تعالی و احفظوا ایمانکم مضمون این سطور و مکتوب این مزبور
آنست که جمیع علی الاطلاق محروسه فلان سوگند یاد کردند و اتفاق نمودند
و بلفظ گفتند که هر خلافی که مصدوم از خواطر و مکتوبات ضمایر در حضرت او
پیدا و مفهوم آید تا ایشان را قوت طاقت باشد و مقدور توانند کرد
در اصغر جهان و صفاء ضمیر در آشکارا و نهان با علیا حضرت سلطنت

حلال الله

فلان حال و آن اخلاص و دوستی خاص نمود و مخالف این عهد
نصرت نکنند و در اخفاء مصلحت او معاونت ننموده باشد با قصی الغایه بکوشند
در قضاء کار لشکر بکاهند و مقدم ساماں نخواهند و بیرا صحت و فضولی
و تعصب نکنند و اخفاء و اعمال در مصالح بلاد نکوشند و در هیچ خلل
زلل اهمال در مصالح و امور ملک از ایشان نبیند آنرا ظاهر و باطن خویش را
فلان محرر داند و در حضرت حق تعالی بزرگ فرستد و در او جان قبول کند و
نزد جمیع ارکان دولت و اقران حال سرزنش نشنود و اگر یکی از ایشان مخالف
این شرط آید نعوذ بالله حضرت الهی تعالی اسرار کشانند و حضرت رسالت جل جلاله
و عم نواله تا ثلاثه گفته باشند و مجموع انبیاء علیهم السلام بسامع
و مکاشف جلوه یابند و در آن عرصه بسیار بسجود و استغاثه کوه بوسند
و سنگ بگونه مقطعه آن بقعه باشند فلان اخذ الی الحال اعنی طلاق

را ایشان حرام باشد و فکر حیفه خلاف این شرط در حضرت سلطنت نیارند
طهر را نذر و با ایشان عذر کنند حج بیان مرفه بیاله تواند بود و این
و در حدیث تعالی اسرار لعنة الله و الملائکه و الناس اجمعین و نزد
معبر حاضر در محاسن اسرار جوکوده گردانند و ایشان را در اعتبار خانه نگاه دارند
قضاء الله تعالی خلاف این شرط دهند و با فضیح و بلا صحیح ظاهر گردند
گویند صدق و کذب با صحیح فلان بگویند فلانی فلان و با گویند فلانی فلان فلان

بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی

شب رفت و حدیث ما بپایان نرسید صوالف تاریخ الله علیه گوید حوادث
ما اگر بسیار معدود اما از حساب خرد بیرون نیست گاه گاه در این عزیز ثبت
عالم و اضافه اصلوة و السلام و التحیة و الاکرام ذکر فضل و کمال
موشح گردانند تا طوالع سعد و قبایل رشد و جوهر

تحیف صرف کمال و اثر اخلاص کلی و نتیجه مودت و لباب کمال و فرزند
و سرجمله معانی و مبدء الفضائل تعالی و تعاونه ابد الآباد و صفاء و اختتام
و مفتتح رساله و مختتم مقاله نور کنانه گردانند

گفتم بگو آخر که آن در بر که این اوصاف و دیباچه همچو تو فرزند جلیل کنانه شرف بود

بصواب جواب آنکه این کتابچه را در اصل نسخه محمد صلی الله علیه و سلم
بس نامه ستم که بگویم کاین جریده پس از کار روانی دیگرست
وین عنبر از بوستانی دیگرست الا ای هدهد صبا حوالت متحیر گشتم
جگونه شاه عسکر نباید را لشکر سپاهی سپاه جلوه دهد که تا عصی گفت
نزاید و نزاید گفت مرتکبی حضرت او را کفر آن محال و اگر نه محلوف این
حضرت نزد ایشان کفر مرتکبی حضرت او را کفر آن محال و اگر نه محلوف این
مدلول زبان نزاند و نزاند مفتتم رسیدن قسم نهادم و بنهادیا نهاد

قسم اول در اقرار اقرار کردن و اعتراف

نمودن فلان بر فلان اقرار اوایل صحیح رسمی و اعتراف صریح رسمی در
مایح فلان گاه صرف میشود بر فلان بر فلان و فلان مسلح خلاف
لحن تهر و فلان شد لی نوکینه لر یاشر حمد لاز نصر دها رد لی لحن و حق لر لودم
رسمی که لهذا لر کرشمی حمد ریا جلدر کوه ر عدنی محمی و اگر دین
حال یوقه حمد بو سنه که هر گاه طلبی دایر حواله کوه ذمه و متقرر کور اعتراف
نمودن وصول عرض آنر مال لر متوله مذکور تمام و کمال نزد موکلی کوه لان اگر حقوق
کوه می و اگر حزی دایر مسلح مرهون کوه باشر حمد بو سنه دوین
لر مسلح کوه لهذا ملک طلق و حق صرف او می و او دی بر سته و آن دکانه
جنابر سی محدود بکمال فلان و محانه فلان و لاه روی دکان لر ابنی
بر کس و لوگ و لاه لر مجموع دربازار و لر محلات و فلان شهر یا نتی

اقرار کردن فلان بر فلان بر فلان لر کمال اعتبر و صحت لر لو
در رساله محمد مجموع بر ایضری که مرقوم و مسطور لر ما در قبضه تصرف او
تحقیق یکسی لر بلده و حنس و یکسوی و مرزشای و منفولان و عقار و حیوانات
و متاع خانه لر رزیره و تقرانه و مسینه و رویینه و قلیعنه و آهنینه و بخینه
و جوبینه و لنر لر یشمنه و لر حیوانی و لنر زراعتنا فر مینها و بستانها و دکانها
و ما حصل اسم مال لر لفظ اطلاق و مسمی آن بحکمی ملک صرف و حق طلق فلان بر
بر فلان لهذا و لاه لر مصرف نمودن در جمیع لحوال مذکوره بطرق یکسی
که حاصل شر او لاسبب لر انتقال لر متقرر ما و روبا شد تا نماند
نه متقرر او نه هیچ آونده ذکر او لر قسم اول در متر انه کمر در رکشیا
مذکور حق و طلق و دعوی می سوکندی و حصی و انفعی و خاصی و حصی لنر
وجوه و هیچ سبی لر اسباب و هیچ حصی لر حصار و هیچ نفع لر انواع یکسی

مجموع ملک او کشر و اگر متقرر اکسی دکر لر قسم اول دعوی کمر که مخالف
ایز اقرار لر شاشر لر معنی زمر و بهتان و زور و غرض و مجموع حاصلان
لهذا مرتبه یکی کوه کمر فی مایح فلان قسم سوم در مبایعة
اگر کتابت مقرر لهذا مرتبه تر از او و شمال لهذا مرکه تحریر او محتوی بسند مضمون او و لر که
بر فلان فلان و فلان بر فلان و فلان بر فلان و فلان و بخش او لر و محاطبی
که حه و مکاتبی دینه که جانبی شر مبال ایشان مر قانون احکام لهذا لام
و معصای دین محمدی علیه الصلوة و السلام و التحیه و لاکر لهذا لر حکمی تابع شرعه
که حق و ملک او لهذا علیکه بر شه در رساله عمدة و آن حمایخانه لهذا بعضی کل طایفه
و بعضی حطبه و مستحر و بانجه بمنجر محدود خانه فلان و محانه فلان و بکمال
فلان و بکمله فلان و موضع لهذا مجموع کوه لهذا لر توابع و لواحق و مضامین و ملحقات
سنهای معتبر معلوم مبلغ آنر اره مذکور در رساله لحه شیدای لهذا مرتبه آنر

ترجمه مشهد ر الصیر و قبول و تسلم و اکر ر ایشی مر مهر ایشان تاخیر
لر عمد آنر حنر بو سد و بعد لر ایشان اخباره دلفه ر ایشان مذکور مهر مذکور
محدود ایشان تهر و لی و اجاز ستبشر و آزاد تر کمر که اقوال لر ایشان مایح
حجه لهذا و اکر ایشان انقراض آنر مبلغ حنر صار نتر مجال و ایشان مقتض
اگر کوه بعد لر اقتاض مواجه صحیحه ثبته و اکر در ر ضمان ثبت حنر بو سنه
و ضمان ایشان کمر شه فلان بر فلان ماذون او لر جمیع قرینه مذکور
سایا محال مضرور صیاشی و لکر متهن حواله که لر مر مهن استفاده کیفو
فلان مر مهن کی سبیان الله حمد لو حنر بو سنه که دستوری و لو
ایشان تر کمر مر تهن مذکور ایشان که استفاده کیفو فلان مر مهن محدود حسنه بن
یا که در لحاشیشد ایشان ر اصر کمر یا ر ایشان سوار شوه و مثل لر لو صحیح اصر
و مباح کوا و ر لر ایشان استفاده کرفتر لباحی صحیحه ثبته قسم دوم در اقرار لعین

باشد یکبار و اگر دو بار یا زیادتر مایعی صحیحه ثقه که خانه‌ای را
وجایی که مرتع را معتمد و اتقاء و شمال نهد بصیر و قبول و فضل
و اخلاص و تسلم و تسلم و تقدم و تاخر و امثال آن و اگر مبیع مستحق
مدعی آید یا عیبی در او ظاهر شود صاحب خانه ضامن ثمن را و ذلک نحو
مایع فلان و اگر مایع وکیل کسی باشد حاضر بوده و نحو و کیل فلان
و فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان
از امر او حضور فلان فلان فلان در مجموع صباح ثقه یکهزار و سی فلان فلان
فلان و فلان فلان فلان و اگر مشتری وکیل فلان حاضر بوده
که تحریر و کیل فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان
او در محکمه عالیه یکهزار و سی فلان فلان و اگر مایع مرزبان
باشد حاضر بوده و نحو فلان فلان فلان فلان و اگر مشتری

ثقه که حاصل امر او را فلان امر او را فلان امر او را در رعایه عنظه
و اگر مایع وصی شخص نوشته حاضر بوده که او وصی فلان فلان
فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان
منصوب فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان فلان
او را در امور متعلقه باو و ناظر امر او و مصرف در اموال
او را در امور محتاج او نهاده که موجب مال این مبیع را به این نهاد
صرف کند از دراهم و دنانیر مال مذکور پس و مایحتاج نماید از آنچه مال مذکور
وفا کند از متاع معین مصارف او را از آنچه در عوض فلان فلان
فلان شرعا که شرط معتبر شده بجای آورده موفر مضبوط کوتاه و الا ساقط
مبیع را بیع عرض کند و در مجامع استعمال و مجالس طالبان نزد ایشان کوتاه
و در نهایت سعی حاکم که امر مرتفع ایشان موفق شهادت فلان فلان
فلان و اگر مشتری در ثبات شهر مبیع نهاده بوده که فلان فلان

فلان امر او را فلان فلان حاضر بوده فلان
ثقه و شفقی مرضیه که حاصل امر او را فلان در رعایه عنظه و حفظ مال
حاضر فلان فلان فلان فلان فلان و اگر حرزی مرهون
غایی فرهنگ شاهد شرط نوشته خمر ثابت شده در مجلس شرع در مرتبه
فلان حاضر الحال شاهد یکهزار و سی فلان فلان فلان فلان فلان
مرهونی و تاریخ مرقوم و امر او را فلان موضع ثقه که فلان فلان فلان
فلان فلان فلان فلان فلان غایب است امر محال مدعی بعد از مسافت
مضمار ثانی امر شهر او یکهزار و سی فلان فلان مسلم و فلان
که مرهون امر آن خانه که فلان امر او در محال فلان محاله فلان و بوراثه
فلان و بکفالت فلان و در نخاطبی کوتاه خویش را و التماس موفر
و مضمون مرهون بس حضرت ملتمس ایشان مضمون اعتبار و طلبی نوشته امر

موفور فرمود حاکم مسلمانان نامتعین کوتاه مشعول شده بسر اداء قیمت
ایام حبس موصوف از امر او را مسلم حضار و اقرار نمود که مرهون
از خانه آن شخص حاضر و در محتمان حوض مرقوم کوتاه و بیع الفضل او را
ظاهر کشته و مبیع طالبی او را پیدا نشده پس محضر مسجل و متهن از امین
مجلس شرع مطهر فلان فلان فلان و نحو خبر او به اذن حاکم
مسلمانان نامتعین مشایخ فرهنگ خانه که مرهون محاذی و ما حسب تواضع
معهود مسلم و مقرر صحابه بر حضار او را مشتری و بر کل امر و سکون
و مرهون عوض کار کل ساخته شود که فرهنگ عابر امر مجموع حضرت
بیان کشته و مضمون مشتری امر نه ثمن خاطر شده و مایع مبیع را تسلیم مشتری کرد
حضار امر او را زاویه متعبره و بصیر و متقبل و مضمون کل امر او را بر طرق حالی شده
امر فع کوتاه آن را حاکم مسلمانان و حضار او را ناظر شده و امضاء

آن نصوص وحکم مقتضای آن نصوص وشمار رکوع تحریر آن نزد کرده در مانع فلان

فلان کرد فسخ بیع کرده تا شهر سنه فلان بفسخ نوشت المماس نمود الحاق اسم او

در باطن آن سطر نزد کرده است بر مشتری نزد کرده نه که این سایه مراد که در ضمن

آن جمله لفظ اجاره کند بیع مشتری نزد کرده ملتمس بعد از مبلغ و مثل

و بیع را فاقه کرده بعد المماس او وجمیع که مشتری ثمنی که الفاظ کرده نصف

و مجموع آن قرار مشتری و بایع بعضی مجموع نموده بسوی مبیع و آن را با تصرف

او حقوق و این سایه مقتضای حکم کشتن و مقابل اشتر و مرکب کردن

و آن یک از بسیار این سایه بیع آن را حضوری و جز اینها و وقوعی نیست

و مرکب یک آن شرط خلاف نزد کرده معنی کهر او باطل باشد و جمله او باطل شد

و حاکم مسلمانان آن را حکم کرده و ایشان را جز بدان راضی شده لیز

و دیگر آن بعضو کرده که در مانع فلان قسم چهارم در صورت اجاره

یا اجاره شده فلان از فلانی فلان بر فلان

فلان را و با جان یا وجاز آن حق و مال امتر و آن جمله دکانی است

مر آن را که واقع است در بازار مر آن از آن شهر محدود بفلان و فلان

و فلان مر آن را تمام این سایه فلان یا جر مر فلان را هر روزی چهار درهم

بشرط آنکه مر مر آن را جمله کرده صاحب حجره مشاهده بیاید

و قبول و قبض او را صاحب و تسلم و اگر بهفته و ماهی جز این نویسد

بر طور مساوات جمله کرده و اگر یا نویسد که بر مر شهر حواله کرده

و اگر یکی از دو جز نویسد که تسلم کرد تا جر نکرده به آخر مصروفه

مدت تمام و کمال جر مر دو از قبض کرده یکیفتی دفتر مستاجر مجمع

دفتر بعد از آن شهر و مر آن مصر کرایه مر آن را قبض کرده و اگر کسی نفس خود را

یا آن دو جز نویسد یا جاره داد فلان بر فلان فلان فلان نفس خود را

فلان و فلان بر فلان و او یا جاره شهر آن جمله سال تمام این سایه فلان

یا جر هر سال هر یکی دو درهم جایز و ستانه و هر روز خواهد یک

غیر از تنها که این سایه تا جر نکرده در مصروفه لنگری کند و اگر

در هر روزی نفی اعمال کند یک مصروف یک روز از روزهای هر سه کور

محصل این کار کند و قرار آنست که مستاجر آخر معین را به شش نوبت

یا ور پیاده یا مه معلق کفو و جز بر معنی راضی شده نه

قسم پنجم در صورت مضاربه

و حقی که در هیچ مخصوص از کفایتی مضمون در حرکت کرد و در انتفاع

انتفاع و در جز جاز و به اجر الله سبحانه و تعالی مر و شش کو نیز

از احکام عقود و معاملات آن را بعضی آسان کو کنیز کار با

عباد الله و سازگون خواهد مر عمار این ملاهو و مصور از نیز آن را

چند ساله خبر الکذوب لیزکی دکر دمنع او از نسبه و سیر معین بار زنند
و بصحه آن محکم مسلمانان حکم فرمود و تریاکیان معصیت لاکه کمار کوده زجوکوفند
در بالغ فلان و اکر در اصل المال در دست یکی یکی باشد جمعه نوسنده
که هر سال در یکدیکر بخشند بکیفیتی که در یکدیکر حرامی فلان کو و مجموع
آخر سال المال تر که در دست فلانی کسی و دیکری بجا بزیاد و دلو
که در زمان الفواضح تجارتی و معاملاتی و بصرفی نامه شرط لاکه عجنطه کفا
دارند و انسان لحظه لحظه و قرار آنست منفعتی از مال ایشان
مثالثه بفوت خود کی از شرکی عنر عامل فلان و جهار دکر از عامل فلان
و ماده دکر بوسنده و اکر مجموع المال یکی یکی بشوخواسته دکری عنان کنند
یا دکر شرکی حصه او بفرض کسانه و بعد از آن خلط کنند و حصر الکلام
ترکه فارغ کشته بجمعه نوسنده فرض است فلان فلان فلان

از فلان فلانی فلانی و فرض یا وجار مبلغ کهار دهار که ثلاثمائه
مشتمل کی نه کرشه یا فرد دراهم و فلس یا بی و الحمد شی
معه از کرشی سه سال تمام الرسالم مذکر جعلی کوده عذنی
و محصی و عوض از زمان تمام و کمال الفرض یا و رسیده و معه لدان فرض
و مفرض از کمر شرکه عنر کوده در دست سیال مضروبه بر
مبلغ چهار هزار دهار و مستفرض هزار دهار و فرض صحیح هزار دهار
الحاصل مال اخوه فرض آورده و در یکدیکر بخشند و آیخذ منهی
از کدام کرمختار منی شوخود و در سهم بهدکر خالصه که در زمان الفواضح
بصرف و اقسام و معاملاتی و اصناف تجارتی نامه خذ در دست و خوان
در بروز و خوانده در بر آخوان در بری شرط لاکه عجنطه کفا دارند
و اشتغال فلانی معدم رسانده و وارث آنست بجمعه در اصل المال

دار شوه مال ایشان مراعی شده سه ذکر از مال مفروض دکی از ایشان
مستفرض و اکر بفوت الاقتضاء و اقع شود بسهم سیار کی صحیح شده
مشتمل بر حصص و فضول و در بعضی کوده بعضو فرض در صورت
مضاربه اکر محمد شوه ناطق است بزکر مضاربتی صحیح جابی شده
مال از اصل المال فلان فلانی و مبلغ عامل فلانی و فلانی و فلانی
در مبلغ شهر دهار الحاصل سکوشه دنی شده و فلان نه اکر باشد
چهار هزار دهار در مبلغ مذکور در دست عامل مذکور در اصل المال مذکور
اجاز عامل مذکور کذار در مال الفواضح تصرف و تجارتی نامه
مشروط بانکه بعد حاصل شود از منافع نصفی فلان در اصل المال و فلان فلان
و فلان و نصفی دیکر از عامل فلانی و فلانی باشد و در زمان بهر یا یکدیکر
عقد کوده و در زمانی تراضی نمایند مرفوع شده و وارد کفه مردان

که هر زمان که در اصل المال طلب و ایفا جعلی کوده عذنی و محصی و فرد فلک
و مبالغ فلان مشتمل در صورتی چند مختلفه اول در صورت
لاحق متعاشره و معروکشه فلان فلانی و فلانی در مبالغ
فلان با که صحیح جعلی و محصی فرد الفرض و افضی محاذی مبهج بعضی
از وجوه مبهج جعلی در اسمار مبهج جعلی از حمار و مبهج بعضی از مبالغ
تخصص از جمله معنی فلان خیز فلان فلانی فلانی را بوده حساب
مال ایشان را بوجه احسن شده و مقرر نکه هر اقرار کوده که صحیح جعلی
و معنی مطالبی و سوکندی و محصی صحیح و فضی مبهج صحیح جعلی مرقوم
از بوده و ذمه هر یکی از ایشان از حقوق یکدیکر بری کشته و بدین معنی
کواهی بجعل کرفتند صورت تمسک مبلغ ده هزار دهار
که جنس حمار و حرف الحاظ نصر اللطف و الکرم فلان از جمله محاذی

استعارت اولرکو فلان فلانی فلان درباح فلان بعاریت

وعزه واولاده تمام خوکفا سه وتیر اوکمال مرکبه وکاله مه
قبول کوه ومن جمله کوله کی صعود کرمه در صورت وقف نامه
انرذکر مشمل اشبو رکه فلان فلانی وام یومیه تصرق بوقف
ومحصول کفانه وقوکو طلبا لمرضات الله تعالی وبر یا من
عقوبانه الخ ملک صرف وحق طلق اولوب ومن وآخر جمله خیله انلرک
منصوبلرنه بخ بوجم مشمار بستر جمره ده یشیوزه بالغ معاه وباعجه
وطلغه محصوله لرنه کاغه حواله فلان ودکاکین حواله فلان ودکان اولاده ودر
وبر دیاله فلان ودلیخ اشبو مجموع درتالو فلان اوج محلاتی شاه ودر مجلس
ودلیخ درمیان ازلر فلان کاحتر اول اویرفه فلان وحتر وم
فلان نصف سکوم فلان ونصف چهارم فلان وقف مؤخر محرم
فلان ون

در صورت وصیت

نحامی امر مشتمل بر اقرار و وصیت

الحمد لله على اقراره الواقف وبذلك في تاريخ

كذا در صورت ماجری در تاریخ فلان در مجلس حکم

مرتعا يفوا لحال الشاهدان بقولهما فلان فلان فلان فلان فلان

فلان معروفان بالصلاح كونا سبع سنين ماضية لتاريخ الحال

امره وسمعا عدالتهما فعدلهما المزكيان بما يليق كونه موجبا علمه

كونه مما يجب كونه وبعد الحمد والشكر كونه ذكر كونه

حضر كذا بتاريخ شهر بس مرجع عليه كذا مال فرد اصفهان الذي باحوط

باكسي نويسنده وشاهد باتحمل فيه ما فروم ونوشتم بس مرجع كشت

كه من بعد از سپري شدن مدتي كه ما بين تاريخ مذكوره فعلي شد وصدر

آن مخط حاكم مسلمانان موشح كشت ادعاي نمود بر اينكه مدعي عليه

مال مرقوم را تسليم نموده مهما امكن ونوشته مدعي كونه از جوكه فلان

در صورت اعتاق

الحمد لله والصلوة على رسول الله وبعد

مضمر اين نحرير ومتصور اين محضر مشتمل است بر اقرار فلان فلان فلان

اين نوكه علم خود را فلان عبد را حبشي الجنس وشمال اين باكرنك

خود را فلانه منسوب فلان نزكيه باتزكيه وبالته اين نوكونه صحيح شرعي

فلانا كه صريح صحيح متمكنا نعوا استدلال مسلمين وخاتم النبيين

صلى الله عليه وآله من اعتق رقبة اعتق الله

بكل عضو منها عضوا منه من النار

بس نظر باين آنكه مالك مذكور كه معتق است مجلس محكمه شرع حق

وقوع عتق مالك خاصه از همه رقبه وسر وتن جمله كونين نصوص در

در صورت کتابت

تاریخ فلان فلان در صورت کتابت مملوک خالص

ورود رسول خالق صلى الله عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين وسلم

محصل اين ذكر دلپذير ومطلع اين فصل دلكش مقرر است بآنكه حضرت مجلس محكمه

فلان فلان مكاتب بعتق مملوك خود فلان را عبد فلان مقول ما جاريه خود

فلانه را بتاريخ عبد الله فلانه از حضرت ما رابع كه اينه اين باشد چيزي مثل

كه تسليم افتاده در عوض چيزي مثل مرقوم ومالك مذكور بر ابراء ذمة

مملوك مذكور از مملوكه مذكوره بر تكرار مرقوم از حضرت ما رابع كه اينه

از مملوك مذكور ومملوكه مذكوره اين كتابت صادر شد از مالك حق مقول كونه

ولدي كتابت مذكوره مالك مذكور مملوكه خود را مشاراليها بقوله

عز وعلا تبارك وتعالى وكاتبوهم ان علمتم

فيهم خيرا واتوهم من مال الله الذي اتيكم

و بجمیع ذلک و قبح بشهادة فلان و فلان ایضا در این صورت

امر کند فلان فلانی را که در فلان مجلس حاضر شود و فلانی را عقد کند و جایز

است که گواه نباشد و فلان و فلانی را گواه سازد و صحیح خواهد بود مجمع کبیر شرعیه

تعالی باو آله الطاهرین و صحبه و فلان و فلانی و فلانه و فلانه را حفظ اعمال

و مطالب حقوق و حراسه و حمایه و ابقاء و غرض مطیع کلی الشانرا

در اول حضرت عام باشد و قایم گواهی نداد و در مقام خویش و کوتاه

گشته عرول هر معنی را در ما بیح فلانی شهادت فلان و فلان

قسم بستم در مناکحه و طلاق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احل لنا النکاح بفضله

و حرم علینا السفاح بعدله و الصلوة و السلام

علی محمد المصطفی و علی آله و اصحابه

مصابیح الدجی و سلم تسلیما دایما ابدا کثیرا

اما بعد بر ذمه خویشتن فلان فلان فلان و فلان سماه فلانه

بنت فلان فلانی را بکابین خمسمائه مثقال طلای خالص

که هر مثقالی چهار نخود و سیصد نخود نصف آن

هر نخودی سه جو و هر جوی سه خردل زر سرخ و سیصد نخود نصف آن

هر نخودی سه جو و هر جوی سه خردل زر سرخ و سیصد نخود نصف آن

محظوظه را در ذمه خویش گرفت و ایجاب نمود بر او ادای آن

هر زمان که خواهد و هر وقت که طلبد و فلانه قبول نمود

این ایجاب و قبول را بر وجه شرع و سنت و جماعت

که او را حاصل شد و ما بیح و گواهان حاضر شدند و فلانه مزبوره

هر سه ولی خود فلان را وکیل گردانید در عقد نکاح

بر سنت رسول خدا صلعم و اجماع مسلمانان و فلان وکیل

شد و قبول نکاح محظوظه مذکوره را از برای فلان

وبکر بنویسند و اگر بکر باشد و بالغه اولا سوگند دهند بدین
حضر و بعد از ان در نکاح خواهند نویسند که زوجه سوگند خلاف تعالی
یا رکوه بحضور فلان حضر اسلامه و اگر زن دوشوهری
دهند همچنان باشد بنویسند که پیش از زن فلان و فلان و فلان بود
و در نکاح فلان بود و اگر کشیزی فلان شهر و در فلان محله بود فلان
بکواهی فلان و فلان و فلان و اولاد کنند بدین سه سطر و اگر کوشته
و بعد از ان تمام این صورت نوشته شد خطبه این نوع بخوانند

بسم الله الرحمن الرحيم ان اول ما افتتح
به الكلام واحسن ما استنجح به المرام
حمد الله الملك العلام

الحمد لله المطلع على خفيات السرائر المتعالي فيما
اود عن معاونة المظاهر المستغني فيما قدره
عن مشاورة المشاور الكريم الذي اغنينا
بنكاح الطيبات الطواهر عن سفاح الخبيثات
الفواهر وجعل النكاح ذريعة الى اتصال
الكرايم بالكرايم ووسيلة الى تكثير القبايل
والعشاير ونشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له الذي هدينا الى صراط المستقيم
باحسن الاوامر وابلغ الزواجر ونشهد
ان محمدا عبده ورسوله المصطفى المختار عن
اشرف العناصر صلى الله عليه وعلى آله واصحابه

الزواهر معاشر الشبان اعلموا ان الحكمة الالهية
في محبة الحيوان لا سيما في طباع الانسان
انما جعله الله ليكما تدعو الاجتماع وارسخها
في طبيعة لسعة الى الانتفاع وهو لا يحصل
الا بالنكاح الذي هو سنة من سنن المرسلين
وطريقة من طرق الانبياء والصديقين
فمن كانت له الاهبة فليلزم هذه
السنة البيضاء ومن لم يكن فعليه
بالصوم فانه له وجاء كما قال سيد
الانبياء وسند الاولياء والاتقياء
صلى الله عليه وعلى آله وصحبه النجباء من

استطاع منكم الباءة فليتزوج ومن
لم يستطع فعليه بالصوم فان له وجاء وان جرثومة
الزنا ولم تطيقوا الصيام وكنتم ذوي يسار
فعليكم بالنكاح فان الله تبارك وتعالى
وعد عليه الكرامة واليسار وحيث
قال في كتابه العظيم وخطابه الكريم
وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم
وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله
والله واسع عليم فلا يجتمعان ولا يصرفان
الا بقضاء من الله تعالى سبق وبه ذكر
منه في كتابه نطق لكل قضاء قدر ولكل قدر

اجل وکل اجل کتاب یمحوا الله ما یشاء
ویثبت وعنده ام الکتاب ورضی
الله تعالی عن الخلفاء الراشدین تا آخر
بخواند وبعد از ان این دعا بخواند اللهم
بارک فی هذا العقد المیمون والیوم المیمون
وبارک فیهما وفیما واصلح شانهما وشانتا
والف بینهما کما الفت بین الماء والثلج

کلمات ایجاب وقبول وکیفیت آن

در وقت گفتن آنرز وظیفه آنست که ناکح وولی یا وکیل
ولی منکوحه روی بیکدیگر کنند ودست در دست یکدیگر
نهند وباواز گویند تا حاضران بشنوند اول

ناکح

ناکح ابتدا کند وبگوید بسم الله والحمد لله والصلوة
والسلام علی رسول الله از تو میخواهم که بزنی بمن
دهی دختر تو یا ان کس که باشد فلانه بکاوین
چندین مثقال طلاء سرخ وچندین من
ابریشم لاهجی رزد وسفید بدستوری ورضاء
او وبحق وکابتی شرعیه که ترا حاصل است
برا وبالحق وکابتی شرعیه که ترا حاصل است
از بذل او یا آن ولی که باشد واگر ماذون
از محکمه باشد چنین گوید باذن او ورضاء او
وبحق اذنی که ترا حاصلست از حاکم مسلمانان
واگر صغیره باشد بگفتن دستوری ورضاء او

حاجت نباشد ودیگر ولی یا وکیل ولی یا
ماذون محکمه بگوید بتو بزنی بتو دادم دختر خود
یا دختر موکل خود فلانه بکاوین چندین وچندین
بدستوری ورضاء او وبحق وکابتی شرعیه که
حاصل است مرا برا و بالحق وکابتی که حاصل است
مرا از بذل او بالحق اذنی که صادر است مرا از حاکم
مسلمانان واگر ناکح بگوید بقبول کردم از تو
این نکاح را به این کاوین وحاضران را برخود گواه
گرفتم درصورت طلاق اگر گوید فلان را فلان
را فلان در بایع فلان را بکنه طلاق دادن خود زن را فلانه
بنت فلان را فلان که دلخواسته بود زوج را او باد لخواسته بود

یک طلاق غیر رجعی وسنوعی یا حرام طلاق غیر کبری سنوعی یا سه طلاق
بیاید بسبب غیر اکثر از زوجه بسبب غیر طلاق از زوج مذکور
ومنقطع شرعصمت زناشوئی میان ایشان وصحیح یک از ایشان
را صحیح حق رجعی ومطالبتی وعجزی وسوگندی وخصومتی پیش
یکدیگر یا بتی بینت وهر معنی که این لفظ گرفته واگر خلع
کند یعنی طلاق را بعوض کاوین وهر چیز بود خواهد فلانه
بنت فلان را فلان بر شوهرش دلخواسته بود یا غیر دلخواسته بود فلان را فلان
در بایع فلان کل طلاق دهد او را یک طلاق غیر رجعی وسنوعی
یا حرام طلاق غیر کبری سنوعی یا سه طلاق متواتر بسبل خلع
بعوض کاوین یا نصف کاوین که لازم گشته او را در ذمت شوهر
مذکور واگر جنس وجنس لیس بجنس الجابة کو زوج زوجه را به

و طلاق و لفظ طلاق و اعطلاق ما سه طلاق متوالی بعوض کابین
ما صف کابین بس جز اشد زوجه مذکوره مزوج مذکوره سبب
لفظ طلاق و دیگر کشش عصمت نکاح میان ایشان و باقرار
مخالفین حاضرین کوتاه شد

باب دوازدهم

در بیان عقود الی در حساب و الله تعالی علیه میگوید
حق سبحانه که در هر حساب عددی بنویسیم تا شمار ما بیم در حساب
فایده باشد اما جمعی در شته مختصر لفظ انداخته اند و چیزها
کاغذ نیز در این باب کتاب ساخته اند لفظ اعواص کلام
و چیزی که مرتسلان کمتر بوشه اند نوشتم حساب هندسه
بر انیز که او را جمار مرتبه است احاد و عشرات و مآت
و الوف اما احاد آنست که یک یک بعدد زیاده کنند مثلاً

و سه و چهار و عشرات آنست که ده ده بدان افزایند همچنین
و سی و چهل و مآت آنست که صد صد به بالا مرود مثل
حاصل سیصد و چهار صد و الوف آنست که هزار هزار بر آن
افزون کنند خانه چهارم سه هزار چهار صد و چهل آنرا صفر
معلوم کنند بدانیز که این مراتب بضعفی یا نقطه که بر پهلوی آنرا
نهند معلوم میگردد مثل آنکه اگر نقطه بدانند آحاد است و اگر یک
نقطه و الف آنرا عشرات است و اگر دو نقطه و الف آنرا مآت است و لکن
سه نقطه و الف آنرا الوف و اگر چهار نقطه و الف آنرا عشرات الوف
یعنی ده هزار ده هزار زنان کنند مثل بیست هزار و سی هزار
و چهل هزار و صورتشان این است احاد ۱ ۲ ۳ ۴
عشرات ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰
مآت ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰
الوف ۱۰۰۰ ۲۰۰۰ ۳۰۰۰ ۴۰۰۰
عشرات الوف ۱۰۰۰۰ ۲۰۰۰۰ ۳۰۰۰۰ ۴۰۰۰۰

مآت ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰
الوف ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰
و قاعده جمال این که اگر بر آحاد تنها نقطه یعنی آحاد و عشرات و مآت
با قی صحیح بماند خواه بر آحاد نشان سه نقطه بر پهلوی او یا بر سر
آنرا نهند و چون آحاد را نشان چهار آحاد باقی باشد
مثال ۱۳۰۰ یعنی سیزده هزار و چون آنرا نشان چهار آحاد
باید آحاد و عشرات باقی باشد مثال ۱۴۲۰ یعنی سی هزار
و چهل و یک و چون چیزها را یکدیگر جمع کنند هر چه الوف بود
فتحه بر سر آنرا نهند و همه الوف بود فتحه و الف قاعده بحث
آنرا نشان و اگرچه محتاج بحساب نیست و لیکن هم تمثالی نمود
شود تا در خاطرها نیکو بنشیند ۱۲۳۴ ۲۳۴۵ ۳۴۵۶ ۴۵۶۷ ۱۹ الف

آنرا احاد و نشکل حا و عشرات و نشکل سه از مآت
و نشکل چهار که فتحه میان است از الوف و یکسر
نشکل نیج از عشرات الوف گرفتیم و نشکل شش از
مآت الوف و نشکل هفت از الوف الوف و او را دو فتحه
بر سر نهادیم و نشکل هشت از عشرات الوف الوف
گرفتیم و نشکل نه از مآت الوف الوف پس از اول که
یکی است تا به نه حساب هندسه نهصد و هشتاد و هفت
هزار نهصد و شصت و نجاه و چهار هزار و سیصد
و بیست و یک باشد و این حساب از بیست به بالا
میباید رفت بخلاف حسابهای دیگر مثال این صورت
۱۲۳۴ که نهزار و دویست و سی و چهار باشد

و هر کس که تأمل نماید نیکو معلوم کند که این ضابطه بغایت
خوش است و آسان و اکر و اعشرات احاد
باشند چنین نویسند ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱
۱۹ ۲۰ و این از یازده بود تا بیست دیکر ۲۱
۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۲ و این از یکی
بود تا بیست و دوم چنین قیاس کند تا به صد رسد
و اکر جنابچه این اشکال هندسه را بورزند و شمار ازا
بحساب ابجد معلوم کرده هر چه خواهند بدین شکل
بنویسند و این را بیم تمثالی نوده سوده تا حروف را
احضار تواند کرد ان شاء الله و ضابطه آن
بدین شکل است تا دانید انشاء الله

دسته کاسان مانع
بدین شکل نوشته

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ل ام ن س ع ف
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰
ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰ ۱۱۰۰

ایقع بکر جلش دمت
۱۰۱ ۱۰۲ ۲۰۲ ۳۰۳ ۴۰۴
هنث وسخ زعذ حفض
۵۰۵ ۶۰۶ ۷۰۷ ۸۰۸ ۹۰۹
طصظ و یزد از تاریخ هر چه خواهید بدین اشکال
نویسند
نوشت شما خواجه احمد را چنین نویسند

خ و اج ه اح ا ادوجون شمه را از حساب
۶۰۶ ۱۰۵ ۴۴ هندسه بیان کرده شد نموداری نیز از سیاقت
بنویسیم تا ازان نیز بهره مند شوند ان شاء الله تعالی
اکر جزیی تحویل کسی کند و بخرج بازستاند چنین نویسد

تحویل فلان از فلان بهاء فلان عمده فلان در ماه فلان
العصه
مکرار و ماه بهار
معاف

جنین باید نوشت تا معلوم باشد

حمل
از بنار خاصه ... حضرت میرزا ... اعلی الله تعالی
سمائ الملک والدین فرزند فلان مصون تواکد کرما له دماه
فلان سنه فلان
العله
الحمد لله الذی رزقه الولد
الحمد لله الذی رزقه الولد
الحمد لله الذی رزقه الولد

چون قبض مکاریان نویسند بدین نهج باید نوشت

العلامة

ماتبار خاصه صاحب العظم رستم الزمن فلون الدوله والدین

عزّ لنفاذ حوله کروه فلون محمی تراکه فلونه در ریاح فلون فلون

العلمه

مدعا

وهم خانجه در حمل مذکور کشت اسامی جماعت مکاریان

نویسند و نقصانی که از وزن ولایت تا وزن شهر

باشد، باز نمایند تا ایشانرا معلوم شود که کم باری

حندست دیگر چون خانه سازند آلات آن بدین نوع نویسند

العمارة

المبارکه مزار العمارة مرحوم الحمد الله مغفور فلون

مصالح

الجدوع العوارض العذلا التفارتنات

یعنی سهها یعنی لورده مارعرده ومران

مدعرده ال عرده

الاجر

الاحجار اللبن الجص

ع اسار فلان یعنی سنگها یعنی خشت یعنی گچ

سنگ سبک

عر ع عر سنو ومران لبن ع عر

الطار حرده طار طار

الجمد الاز ورد الصعور الطلاء

المعمول یعنی سنگ رشته ره مقاصل ع ماصل زرورق

الطار

المسامید المنزاب الطارمة الرکاب الحجار

یعنی تخما ناوودان طارمه یعنی پله

عر عاعراده ع مارداج ع عر معالا

الصارو ج الطبر الطبر التکابیب الطبر

جاروب الاجر کاربع الاصغر

آهک ارباب عاوطاروده حمار ومران

خاکستر ع ع ع

ع ع

الطبر مرمر المارج نع سهر فلون

موصن مکرر

الاساسیه الاجیره

یعنی استادان مزدوران

الطاسه طاسو مدسهوراجر ع مر المده

کل کار ع ع مار یعنی معمار

الاساسیه الاجیره

الخاریه طاسو درودگر المده

ع عر ع ع ع ع ع

الاجیره المده

مزدوران المده

ع ع

الاساسیه الاساسیه الاساسیه

الحصامیه ع کار المده الحجاریه سنگ تراش النقاشیه ملاطو المده

جاروب ع لبن ع ع سابوا ع المده ع عمار

مرعه مور سهار

الروا سید

ع المده

لبن ع ع مارلبن

سیه

دیگر چون کسی راجزی بکسی باید داد وخواهند که باهفته یا

وبدین نهج نویسند الواحد

نام فلان ولد فلون لمرمار فلون کاروان

فلون ولد فلون لب ع مارع ریع

ع مار

الاسکه

که لمر ریاح مذکور بر رو رسی نها رحوله کوه مزبور عذر نی وجهی از وجوه

مارح فلون وفلون سال دیگر چون جزی را قطعه

بکسی وهم شرط نامه را بدین طریق نویسند

الموز

المصدر

نام فلون ولد فلون لسال فلون لمر مواضع فلون

ماوه فلون از والی فلون مدکسال تمام به اوه

العصه عر مار

سهر مار مار

ع مار

ومر بر آمدن که لمر زمستان هذه مار بدهز وبا در عصر مر کتاب حوالی کوه

عذر نی وهبانه وولکن ع الساع فلون سنه فلون وارکسر

خواهند که برایتی بطریق دویتی نویسند چنین نویسند

موالعمر یولون سهاولون العظم جابدالدوله والدین الموسهر فلون

حلدر ایام بعرله بحصار لبرحسن الصوفیا نع عاصی علیشا نفیس

لمر ریاح مار وهم بمس الارحسن الروایح لاسرشه

ع مار سی ع مار مار

ع عر

رسائل محکم سنه فلان

خط

نام اسپ حسن اصفهانی و علتش مایفتی در ربیع فلان

عوض بهر معلول یک ربیع

[illegible]

هزار و صد و چهار حلقی کوه مهار زنیا و نرکنه فلان فلان

وکالت

یوم الاثنین — یوم الاحد — یوم الاثنین

یوم الثلثا — یوم الاربعا — یوم الخمیس

و دیگر جون رابت داده باشند و خواهند که قبض نویسند

جنین نویسند مدیر صدر فکنم ماهیر مهار بعد ازین

حواله فلان عوض فلان و تقابض فلان و تحصیل فلان علکوک

و لزوم کرسال فصل فلان شهر رسانند ماهیچ فلان

مقرر عمل از تیم محروم سانه سکدیگر نویسند جنین نویسند

مهار حواله فلان الدر صرف رسانه در ربیع فلان الدر مهار فلان

صحیح و محصول لیست حواله مهار

رسائل مهر معلول فلان و دیگر جون محاسبه

دکانان جنازی نویسند جنین نویسند

یوم الاثنین

الجماعه العلله

الاسماء الجماعه العسکام

جمیع — حواله — صدقه — حواله

الجمعه — المدیر — الطواف

جون جزیره — عثمان سرداران — سعد الدین عبد الدین

الواحها

نام جماعه مردون

حواله — امید — بهلوان

امیر الدین آورده — وزیر مهار سیوم — فخر الدین ارمنه مهار

الاسماء

الجمعه

صحیح — اسماء — حواله

زر الدین حمار — شهاب الدین الله

الاسلاف

امید — بهلوان — حواله

مهار کنم — ابو الخیر احسان — مهار

اسما لبوعه

المدیون

حسان — انگشتر — کاربند — صحیح حماه

الاخواها

بهار — بهار — بهار

بهار — تیور نهاد ون — کل رود — ابو

مهار — مهار — مهار

مهار — دیگر جون خواهند که محصول بساتین

نویسند جنین باید نوشت

محصول

بساتین خاصه که محصول بار باشد فلان از ربیع فلان

سیاب — سیاب — سیاب — سیاب

فلان از زرده فلان — فلان از زرده فلان — فلان از زرده فلان

و محصول هر بستانی روز بروز میوها نوشته قیمت آن

بر زیر آن بنویسند و اگر خواهند که اخراجات

بساتین نویسند جنین نویسند

الواحها

بساتین مردون محصول ربیع فلان

عمار — رشید — حمد — اسوار

مهر عمار — مهر عمار — مهر عمار

کلک جیدن و نوردهادن بای لغت لصدة
حال‌دار مهاک‌دار کاه‌دروزن ال‌حمار صدول‌دفتر مهاک‌دار

حون مقصود نمونه اری بود الحمد لله والمنه که نوشته شد.
ماءول ومطبوع ازناظران که مولف فراموش نفرمایند
درده عاجز فصل درحساب ضرب وقسمت بدلیند.
که هرجند که احاد وعشرات ومآت والوف رادریکی
ضرب کنند هیچ زیادت نشوند ونقصان درواقع
نشوند مثلاً ده هزار اگردریکی ضرب کنند همان ده هزار
بود واگر صد دریکی ضرب کنند صد بود وده دریک
ده بود ویکی دریکی یکی بود واگرازین مرتبه بگروه
هم چنانچه اگرکسی سوال کند که هفت درپنج چند باشد.

هفت‌بار

هفت بار پنج برگیرد یا پنج بار هفت برگیرد وجواب دهد
که سی وپنج واگر هفت درهشتاد ضرب کند طریق آنست
که هفت درهشت ضرب کند که پنجاه وشش باشند وبعدازان
هرده راصدگیرند وهریکی راده که مجموع آن با نصد وشصت
باشد ونباقی رابان ضمایش باید کرد واگرنه درهشتصد
ضرب کند وظیفه آنست که نه درهشت ضرب کند
که هفتاد ودو بود انگاه هرده راصدگیرند وهریکی راده
گیرند که مجموع آن هفت هزار ودویست بود ودرین
حساب بحث بسیارست وکتاب بذکر آن مطول میشد.
نمونه اری مسطور گشت تاباقی بذهن خویش حساب میکنند
وبرون بیرون آورند وباید که اول ازخرده حساب میکنند

تاآنزمان که طبع آشنا شود بعدازان بالاتر بروند
مثل انکه یکی دریکی یکیست باشد. ودودردو چار باشد.
وسه دردو شش باشد. ودودرپنج ده باشد. وده درده صد باشد.
وشش درهفت چل ودو باشد. وپنج درسی صد وپنجاه باشد.
وعلی هذا القیاس میکنند تمام شد کتاب الارشاد فی

فصل درحساب

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله مالک یوم الحساب والصلوة والسلام
علی محمد خیر من اوتی فصل الخطاب وعلی آله
واصحابه وازواجه اولی البصایر والالباب
وبعد ایها الاولاد هدیکم الله سبیل الرشاد

الرشاد بدانید که هم خانه ارشد اسباب معاش میباید کونم
معاش خرج ماخولیا ولقمه حمادانستن بحساب رقوم لهذا
حساب ذکر کردم وبعمل آوردن درانجمله نصف للعاشی والمعاش
کو وحساب زعلم غیب بالاجمال حواله بعلم شمار لی فقر حمد کسر سبحانه
تابر الله علیه وجعل نهر کلامه وسلسله لدیه رد مهر حوش ولعب
وانستن معمولاتی راکه ازرقوم کفایت تاجران ارشاد مستفید
کردد واز اصلاح وعلاج فروگذاشت نکرد ماءول ومطبوع الرسخه عرضه
ممکن رهبر لب لبیش لزوج درمقصود مقدمه مراد کمعنی استعمال
اسماء عدد معلوم بذکوبه صحیح حساب الرعدد جدا بینند وبعد ازنوشتن
بحساب ها قادر باشند لاجرم اسهلش دانند بصیرة تمام بدان
بنشتن بیشتر باشد ومقدمه ابیشتر بدانند تا بیشتر اهل حساب

والعدد را بر عدد نشمرده از و بعضی اشیتر از عدد کرده از و بعضی بر عدد
کرده از و در لسان کرد سیاید کو مذکر عند کر یعنی حذف لیست
نفر لیس نفوذ در حوالی او سوال کنی و العدد را اشان و العدد عدد خلق کله
لیس و العدد و اثنان ما عشره و مایه الفی و ما عدا بمعنی مثل عشرلین الوف
و ما در الوف و الوف از عدد لین کله متفق مشوند تا حدی کی نهایتین ندارد
دکر بدانید کی جمع و العدد تنها نفوذ و العدد کو بند و جمع و اعراب
جمع شود و العدد کش خوانند و العدد و اثنان ما اشتر الی مذکر کو بند
و و العدد و اثنان و اثنتین و ثنتان الی مونث و ثلاثة ما عشره الی
مذکر تباء تا نیث کو بند و از الی مونث بخلاف قیاس و جمع الی عشره در
الی العدد عشر و اثنا عشر ما اثنی عشر کو بند و الی مونث العدد الی عشرة
و اثنا عشره ما اثنی عشره یا اثنتا عشره ما اثنتی عشرة بحذف نون

الوف ٥

بحذف تاء
مذکره

زیرک معرب لیست و در اضافه نون و اضافه و معجب لیست حکم ما تیان
و الفان و مایتین و الفی کی در مکام اضافه مثل ما جا مرو با قی دینار
و الفا فلوس و الی الفی صرف نفر کو بند و از ثلاثة عشر تا تسعة عشر
تاء تا نیث را الی مذکر در حرف اول جا و از و الی مونث در حرف اخر
و کاه هست کی علامت تانیث در هر دو حرف بی آورند کقوله سبحانه
و تعالی منه اثنتا عشرة عینا و یتیمان عشره را کسر شین
مسکو بند و الی جحاز بسکون شین و از العدد عشر تا تسعة عشر
خواه الی مذکر و خواه الی مونث او در میان هر دو جزو بنا و از
و هر دو جزو را مفتوح خوانند و در ثمانیة عشر کی الی مونث لیست
فتح یا و سکون یا و حذف یا و کسر نون و حذف یا و فتح نون
بجهار وجه جایز لیس الا لکن فتح بهارم شاذ لیس و در نسخ معدود

مذکر بعد و لفظ دال بر صدر و مونث با عکس شمار الا در صورت جمع سه
تذکر عدد و مایتین عدد مثل نفس کی اطلاق بر جمع کنند پس کاهی عدد
طرف مذکر کنند و ثلثة انفس کو بند کاهی بر عکس جایز نا شد کنند
و ثلاث انفس خوانند و مثال عکس لیس مشده کی شخص لهذا اطلاق
بر امرأة نمایند پس ما را ثلاث اشخص کو بند و العدد طرف مانیث را و ما را
ثلثة اشخص خواهند و العدد جایز مذکر را و در عشرة تا تسعة مذکر
و مونث یکسانند مذکر حالة رفع بالو کو بند و در حالت نصب و جر کی
بیا خوانند و العدد و عشر تا تسعة و تسعة مجرد از ذکر بعد در مونث
و او را در میان هر دو جزو در آورند کی سه جزو است کی تمیز
جز اکون جزی لهذا جزو یا مثل آنکه خبر کنند اربعة اشخاص مرد کی جهار
جیز اربعة جیز یا مرد و خبر کنند اربعة دنانیر جزا کو بند از دنانیر

مانند ثلاثه در اعداد متناقل مگر وقتی که میز ثلاثه تا تسعه لفظ مائه باشد
مثل مائه و اربعمائه تسعمائه که در ین میز لفظ مقرون بس و تمیز جمیع مراتب
مائه و الالف کثر و الوف و میز احاد عشر تا تسعه و تسعین مضاف و معرف می باشد
مثل احد عشر کوکبا و ثلثمائه لیلة و تسعة و تسعین رجلا و میز مائه ما بعد مائه
مفرد مخفوض و مفرد مجرور مثل مائة درهم و مائتی دینار و میز الف احاد تا
تسعة آلاف مثل تسعة و ثمانیة عشر الف سهم و تسعة و تسعین الف عدد
و ثمانیة الف طاق و الف الف مراس اکثیر معلوم کنید که گاه باشد
که در یک صورت میز متعدد و مختلف جمع شمایند الف و جمع که ما بین میز
جمع لین میز صحیح جمع شمایند و جمع مکسر که جمع شمایند الف و اهل حساب
در رقوم میز اول را الف مائه و الوف و نسبت مضاف می نویسند مثل این صورتها
مدعی الف عدد و الف مائه و الوف مائه و الوف الف که تا العاد

و اعشار که شبیه نشوند مثل این صورت حاء و واو اگر هر دو را
یک صورت نگارند احاد اعشار متمایز نگردد و جمع بعضی از میز این جمع
واقع میشود و در بعضی امور وقوع آن نیست جمعشان یکی و وزنشان
مثل الصاع و الثوب و الزوج و الفرد و الوقار و دینار و میز مثاقیل
و در بعضی دکاکین آنست که هر یک روزنامه علی حده می نویسند مانند دراهم
و طاقات و قطعات و سهام و کاغذ سن باید که در هر حساب جمع آنرا
محتوی گردد باید زیرا حساب فرو نمانند اکنون حساب رقوم را در کسورات
ابتدا میکنند و اعتماد در همه کاری بر فضل حضرت باری عز و علا میکنند
بدانید که هر یک جو باشد و دو جو یک
حبه و یک حبه و نیم یک طسوج که عبارت از
شش حبه است و آنکی بود و شش آنکی تمام سنی

سه ارز	دینار	دینار	دینار	اربعة دنانیر
نصف و ثلث و سدس	یک دینار	دو دینار	سه دینار	چهار دینار
یک حبه و یک طسوج				

حد سه عد عد اعد عد عد
لعو عد عد عد عد عد عد
عد عد لعو عد عد عد عد
لعو عد عد عد عد عد عد
لعو عد عد عد عد عد عد

لعو عد عد عد عد عد عد ماء و در صد و یک دینار
و در هر چه یک دینار اضافه نمایند از مئات و الوف
نیز باید که صورت دینار را دو نوبت ننویسند مثل
ماء دینار که اگر یک نوبت ننویسند مانند ماء معلوم
نگردد که صد دینار است یا صد و یک دینار و اگر
خواهند که حذف واو ضم کنند چنین نویسند ماء دینار

باشد و بدین نمودار حساب کسورات را از خود
استخراج نمایند و از جهت آسانی شما معدود را
بطریق محاسبان دوانین نوشته میشود و در زیر آن
اسمش بعربی و در زیر عربی فارسی و صورتشان اینست

ربع	سدس	ثلث ربع	نصف ربع
یک ربع	یعنی یک چهارم عبارتست از دو من یک چهارم	سه من یک چهارم	چهار من یک چهارم

ح ربع	ط	نصف و ط	ثلث و ط	ربع و ط	
ح ربع	ط و ط	نصف و ثلث و ط	ثلث و ربع و ط	ربع و نصف و ط	
ح ربع	ط و ط و ط	نصف و ثلث و ربع و ط	ثلث و ربع و نصف و ط		

ح ربع	ط	نصف و ثلث	ثلث و ربع	ربع و نصف	
ح ربع	ط و ط	نصف و ثلث و ربع	ثلث و ربع و نصف		
ح ربع	ط و ط و ط	نصف و ثلث و ربع و نصف			

ح ربع	ط	نصف و ثلث	ثلث و ربع	ربع و نصف	
ح ربع	ط و ط	نصف و ثلث و ربع	ثلث و ربع و نصف		
ح ربع	ط و ط و ط	نصف و ثلث و ربع و نصف			

ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار
ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار
ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار ماینار

مالعه ماعه ماسه ماعه ماهه ماعه ماعه ماعه
ماعه ماعه مالوعه ماوعه ماعه ماموعه ماهعه
ماوعه ماعه ماله مالعه ماله ماس ماس مان مالی
ماینار و هم چنان که آن صد دینار ماده دویست دینار نوشته
شد از دویست تا هزار دینار همچنان مینویسند ماینار
ماینار ایمایینار عماینار ومایینار سمایینار ریایینار معماینار
لمایینار ومایینار ریایینار لمعایینار الیایینار الی ماینار للماینار
لمعاینار و هم چنین است لمعاینار عماینار سمایینار معماینار

مهاینار لمعاینار عماینار اعماینار ریعماینار مدعماینار لموعماینار
وعماینار ریعماینار اموعماینار مدعماینار لموعماینار عدعماینار اعدعماینار
ریعدعماینار مدعدعماینار لموعدعماینار وعدعماینار ریعدعماینار اموعدعماینار مدعدعماینار
لموعدعماینار مالماینار لمولماینار ولماینار رسماینار اموماینار لماینار لموماینار ماالماینار
ماعماینار ماالعماینار ماریعماینار مامدعماینار مالموعماینار ماوعماینار
ماریعماینار ماموعماینار ماهدعماینار ماوعماینار ماعدعماینار ماالعدعماینار
مالماینار مالموماینار ماالماینار ماسماینار ماموماینار ماالماینار ماموماینار
ماالعماینار ماالماینار لمایماینار عمایماینار سمایماینار معمایماینار
لمایماینار عمایماینار

حساب تومان چنین نویسند

و تومانی ده هزار دویست تومان تومان ده تومان
لیه تومانات مح تومانات سه تومانات سیع تومانات

یه تومانات عه تومانات اعه تومانات ریعه تومانات مدعه تومانات لموعه تومانات
وعه تومانات ریعه تومانات اموعه تومانات مدعه تومانات لموعه تومانات عدعه تومانات اعدعه تومانات
ریعدعه تومانات مدعدعه تومانات لموعدعه تومانات وعدعه تومانات ریعدعه تومانات اموعدعه تومانات
مدعدعه تومانات لموعدعه تومانات مالتومانات لمولتومانات ولتومانات رستومانات امولتومانات
لتومانات موالتومانات ماالتومانات ماریعه تومانات مامدعه تومانات مالموعه تومانات ماوعه تومانات
ماریعه تومانات ماموعه تومانات ماهدعه تومانات ماوعه تومانات ماعدعه تومانات ماالعدعه تومانات
مالتومانات مالموماتومانات ماالتومانات ماسه تومانات ماموماتومانات ماالتومانات ماموماتومانات
ماالعه تومانات ماالتومانات لمایه تومانات عمایه تومانات سمایه تومانات معمایه تومانات
لمایه تومانات عمایه تومانات

حساب لکها چنین باید نوشت ولکی ده تومان بود لک لکمان مالکات
لیه لکات مح لکات سه لکات سیع لکات یه لکات
عه لکات اعه لکات ریعه لکات مدعه لکات لموعه لکات وعه لکات ریعه لکات اموعه لکات

مدعه لکات لموعه لکات وعه لکات ریعه لکات مدعه لکات لموعه لکات وعه لکات
ریعه لکات اموعه لکات مدعه لکات لموعه لکات مالکات لمولکات ولکات رسلکات امولکات
لکات موالکات ماالکات ماریعه لکات مامدعه لکات مالموعه لکات ماوعه لکات
ماریعه لکات ماموعه لکات ماهدعه لکات ماوعه لکات ماعدعه لکات ماالعدعه لکات
مالکات مالموماکات ماالکات ماسه لکات ماموماکات ماالکات ماموماکات
ماالعه لکات ماالکات لمایه لکات عمایه لکات سمایه لکات معمایه لکات
لمایه لکات عمایه لکات

حساب هر جه بدرهم وزن کنند چنین نویسند

درهم دهمان ماده درهم لیه درهم مح درهم سه درهم سیع درهم

حساب هرجه بمثقال نویسند

ماروس ماليوس ماوس ماروس ماوس ماروس ماوس ماروس
ماوس ايماوس حاوس سماوس معاوس داوس نعاوس
الروس الوس للاوس لنعاوس حاروس سماوس معاروس
نهاروس نعاروس عاروس اعياوس رعياروس عرياروس
لنوعياروس وعياروس رعياروس موعياروس مهرعياروس
نوعياروس عدياروس مدياروس لنوياروس وياروس سياروس
هوياروس ليياروس نوياروس ماياروس مالياروس ناياروس
ايماياروس حماياروس سماياروس معاياروس داياروس
نعاياروس الياروس

حساب جزوار

هرچه نزار
موز دينها باشد. مثل نرم وسنگ زوكاه وجو وحبوبات
ملاوحاللعاوحارحاوفارساوفارمعاوفارنهاوفارنعاوفار

عاوفار

عياوفار اعوفاراعرعوفاراعرعوفاراعوعوفاراعوعوفار
هوعوفاراهرعوفاراوعوفاراعدعوفاراهدوفاراندوفاراهوفار
وفاراوفاراماوفارماوفارناوفارايماوفارحماوفارساوفارمعاوفار
داوفارنعاوفاراليوفاراليوفار

حساب جاهاي دوخته

نوث نوثان للاوات لنعاوات حاوات ساوات معاوات
نهاوات نعاوات عاوات اعياوات رعياوات عرياوات
لنوعياوات وعياوات رعياوات موعياوات مهرعياوات
نوعياوات عدياوات مدياوات لنوياوات وياوات سياوات
هوياوات ليياوات نوياوات ماياوات مالياوات ناياوات
ايماياوات حماياوات سماياوات معاياوات داياوات
نعاياوات الياوات

اعوطعه رعوطعه مرعوطعه لنوعوطعه وعوطعه رعوطعه موعوطعه
مهرعوطعه نوعوطعه عدوطعه مدوطعه لنوطعه وطعه سطعه هوطعه ليطعه
نوطعه ماطعه مالطعه ناطعه ايماطعه حماطعه سماطعه
معاطعه داطعه نعاطعه الطعه الوطعه

حساب جهاربايان

رأس رأسان ماروس لنروس جروس سروس معاروس
نهاروس نعاروس عاروس اعياروس رعياروس عرياروس
لنوعياروس وعياروس رعياروس موعياروس مهرعياروس
نوعياروس عدياروس مدياروس لنوياروس وياروس سياروس
هوياروس ليياروس نوياروس ماياروس مالياروس ناياروس
ايماياروس حماياروس سماياروس معاياروس داياروس
نعاياروس الياروس

درحساب كردكان وانچه بدان ماند

عدو عدوان ما عداو لعا عداو عا عداو وسا عداو وعا عدولو

مها عداو لعا عداو عا عداو اعو عدوا ارعو عدوا مرعو عدو لسو عدوا

وعو عدوا رعو عدوا اسو عو عدوا مرعو عدوا لسو عدوا اعو عدو ما عدوا

لسو عدوا او عدوا ارعدو اسو عدو او عدوا لو عدوا ما عدو ما عدو ها

عدو ایما عدو حما عدو سما عدو سما عدو لا عدو سما عدو الا عدو

الو عدو ملا عدو لسا عدو حال عدو سال عدو سال عدو سا عدو

لعا عدو عا عدو اعو ارعدو ارعو عدو مرعو ارعدو لسو عدو ارعدو

وعو ارعدو رعو ارعدو اسو عو ارعدو مرعو ارعدو لسو عدو ارعدو عو عدو

الی ما الو عدو والا رعو عدو **درهر چیز بخش حساب کنند**

سهم سها م مرسهام لسو سهام مع سهام مع سهام مع سهام

یا سهام عرسها م اعرسها م رعسها م رعسها لسو عسها وعرسها رعا سها

اسو عسها مرعسها لسو عسها عسها ما سها لسو سها وسها

سسها اسو سها سها وسها ما سهم ما سهم ما سهم ایما سهم حما سهم

سسا سهم سها سهم سا سهم سها سهم الا سهم الا سهم الا سهم **درهر چه بخصومت**

حساب کنند روح زوجان ما روح لعا روح حا روح ما روح سا روح زوجا

مع روح لعا زوجا عا زوجا اعو زوجا ارعو زوجا مرعو زوجا لسو زوجا

وعا زوجا رعو زوجا اسو عو زوجا مرعو زوجا لسو زوجا اعو زوجا ما زوجا

لسو زوجا وعا زوجا رعو زوجا اسو عو زوجا مرعو زوجا لسو زوجا ما زوجا ها زوجا

ایما زوجا حما زوجا سما زوجا سما زوجا لا زوجا حما زوجا الا زوجا الا زوجا

درحساب آنهائی که بدستان وزراعت دهند

مزدوران ما مزدورا لعا مزدورا حا مزدورا سا مزدورا سا مزدورا

لعا مزدورا عا مزدورا اعو مزدورا ارعو مزدورا مرعو مزدورا لسو مزدورا وعو مزدورا

رعا مزدورا اسو عا مزدورا مرعا مزدورا لسو عا مزدورا اعو مزدورا ما مزدورا

لسو مزدورا وعو مزدورا اسو مزدورا ما مزدورا ما مزدورا ایما مزدورا حا مزدورا

سما مزدورا سما مزدورا لا مزدورا حا مزدورا الا مزدورا الا مزدورا **درحساب**

شکجها سکجه سکجان ما سکجات لعا سکجا ت حا سکجا ت سا سکجا ت سا سکجا ت

سا سکجا ت لا سکجا ت عا سکجا ت اعو سکجا ت ارعو سکجا ت مرعو سکجا ت لسو سکجا ت

وعا سکجا ت رعا سکجا ت اسو عا سکجا ت مرعا سکجا ت لسو عا سکجا ت اعو سکجا ت

ما سکجا ت لسو سکجا ت وعا سکجا ت اسو عا سکجا ت مرعا سکجا ت لسو عا سکجا ت

ما سکجا ت ما سکجا ت ایما سکجا ت حا سکجا ت سما سکجا ت سما سکجا ت

لا سکجا ت حما سکجا ت الا سکجا ت الا سکجا ت **درحساب دسیخه**

دسیخه دسیخان ما دسیخا ر دسیخا ت لعا دسیخا ت حا دسیخا ت

سا دسیخا ت سا دسیخا ت لا دسیخا ت عا دسیخا ت اعو دسیخا ت

رعا دسیخا ت مرعا دسیخا ت لسو عا دسیخا ت وعا دسیخا ت رعا دسیخا ت اسو عا دسیخا ت مرعا دسیخا ت

لسو عا دسیخا ت عدو دسیخا ت ما دسیخا ت لسو دسیخا ت وعا دسیخا ت رعا دسیخا ت اسو دسیخا ت

لسو دسیخا ت ما دسیخا ت ما دسیخا ت ایما دسیخا ت حا دسیخا ت سما دسیخا ت سما دسیخا ت

لا دسیخا ت حما دسیخا ت الا دسیخا ت الا دسیخا ت **درحساب کمان و تیر**

قبضه قبضان ما قبضا ت لعا قبضا ت حا قبضا ت

سا قبضا ت سا قبضا ت لا قبضا ت عا قبضا ت اعو قبضه

رعا قبضه مرعا قبضه لسو عا قبضه وعا قبضه رعا قبضه اسو عا قبضه مرعا قبضه لسو عا قبضه

عدو قبضه ما قبضه لسو قبضه وعا قبضه رعا قبضه اسو قبضه مرعا قبضه لسو قبضه ما قبضه

ما قبضه ایما قبضه حا قبضه سما قبضه سما قبضه لا قبضه حما قبضه

الا قبضه الا قبضه **حساب شمارهٔ مزدوران سایر**

لعا سا لعا سا لعا ها لعا سا لعا عا لعا را لعا عا لعا را لعا عا لعا را

لسو عا لعا و عا لعا را عا لعا ز عا لعا را عا لعا ز عا لعا را عا لعا ز

[illegible]

حساب ذراع

[illegible]

حساب رباحین

[illegible]

[illegible]

حساب درخت

[illegible]

حساب وزنه

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی

[illegible]

حساب قیمان

[illegible]

حساب جامه

[illegible]

هر هر هو

بحلم

ابرا کر آب زنده کی بارد
هرکز از شاخ بید بر نخورد
یا علی مدد
علیرضا

وفا حجه وفا

بحلم

مسمی بر سل الرب

سنه ۱۲۸۳